

ناتاشا

زنِ سازماندهِ بلشویک

زندہ کے نامہ



ل. کافاشوا

برگردان: آسارہ بختیاری

این ترجمه با احترام تقدیم می شود به استواری و مقاومت

شهناز سگوند، ربابه رضایی، زبیده حاجی زاده، نجیبه صالح زاده، زرین نجاتی، منیژه نجم عراقی و ...

و همهی زنان آگاه و مبارزی که علیه ستم طبقاتی و جنسیتی پیکار می کنند

ل. کاتاشوا

ناتاشا

زنِ سازمانِ دهِ بلشویک
یک زنده‌گی‌نامه‌ی کوتاه

ل. کاتاشوا

ناتاشا

زن سازمان دهِ بلشویک

یک زنده گی نامه ی کوتاه

نویسنده: ل. کاتاشوا

برگردان: آساره بختیاری

طراحی جلد و صفحه بندی: سینا اعتمادی



انتشارات پروسه

www.processgroup.org

۱۳۹۲

فهرست

| | |
|-----|--|
| ۲ | روزهای درس و دانش‌گاه..... |
| ۴۲ | ناتاشا و روز جهانی زن..... |
| ۷۴ | ناتاشا، زنان کارگر و انقلاب اکتبر..... |
| ۱۱۰ | جنبه‌ی شخصی زنده‌گی و مرگ ناتاشا در حین انجام وظیفه..... |
| ۱۱۷ | کشتی و سرکشی به شیلات..... |

روزهای درس و دانش‌گاه

کونکوردیا نیکولایونا گرومو وا— ساموئیلو وا، بلشویک انقلابی حرفه‌ای، زمانی به حزب ما پیوست که کادر اصلی بلشویک‌های قدیمی تحت رهبری لنین به پیش می‌رفتند. نام او در تاریخ کمونیسم به عنوان یکی از کسانی که به طور درخشانی نظریه‌ی لنینیستی را ارائه دادند جاودانه خواهد ماند؛ تئوری‌ای که در عمل لازمه‌ی جذب اقشار عقب‌مانده‌ی پرولتاریا به صفوف مبارزان، و کشاندن زنان پرولتاریا به مبارزه‌ی فعال است.

اگر چه که خاست‌گاه اجتماعی رفیق ساموئیلو وا— به عنوان دختر یک کشیش— در تضاد با ایده‌های ضد مذهبی و جهانی پرولتاریا بود، با این

حال او توانست تناقضات آشکار زنده گی روسی در /یرکوتسک سیبری را
— جایی که او در سال ۱۸۷۶ متولد شد— دریابد.

در دبیرستان، رفیق ساموئیلو و/ا با گروهی از انقلابیون جوان ارتباط
برقرار کرد. پس از اتمام تحصیلاتش در دبیرستان، برای ادامه ی
تحصیل به سن پترزبورگ رفت. او بلافاصله به دانش جویان
"طغیان گری" پیوست که بر ضد سلطنت تزاری و خشونت مبارزه
می کردند .

او در زمان خیزش های انقلابی وارد سن پترزبورگ شد، هنگامی که
طبقه ی کارگر برای نخستین بار با انرژی بیش از حد معمول، در
عرصه ی مبارزه ی انقلابی پدیدار گشت (اعتصاب سال ۱۸۹۶ سنت
پترزبورگ) و دولت تزاری به طور ناگهانی دشمن جدیدی، در روح
مارکسیستی دانش جویان انقلابی در برابر خودیافت.

رفیق ساموئیلو و/ا از جنبش عمومی جوانان کناره نگرفت. با استعدادی
که داشت، با ذهنی جویا و شخصیتی جسور و قاطع، بی درنگ به صفوف
مبارزان پیوست.

در سال ۱۸۹۷، وقوع یک رویداد هولناک در دژ نظامی پیتر و پل
خشم شدید دانش جویان را به دنبال داشت. یک زندانی سیاسی زن به

نام م.ف.وترو و/ با استفاده از یک چراغ نفتی لباس‌های خود را آغشته به نفت سفید کرد و خودش را به آتش کشید و با درد و عذاب بسیار ناشی از سوخته‌گی وحشت‌ناک جان داد. این در واقع گزارش پلیس بود، اما شایعات گسترده‌ای وجود داشت مبنی بر این که بعد از تجاوز به وترو و/، او را زنده زنده سوزانده بودند. این واقعه‌ی وحشت‌ناک تأثیر عمیقی بر ساموئیلو و/ گذاشت. دختران دانش‌جو تصمیم گرفتند تظاهراتی اعتراضی را سازمان‌دهی کنند و دانش‌جویان همه‌ی دانش‌گاه‌ها را به آن فرا خواندند. در یکی از سالن‌های سخنرانی نشستی برگزار شد که در آن یک دانش‌جوی دختر "محافظه‌کار" بر ضد سازمان‌دهی تظاهرات صحبت کرد. بلافاصله یکی دیگر از دانش‌جویان دختر که شناخته شده نبود و سابق بر این هرگز خودی نشان نداده بود، به سرعت به سوی میز سخنرانی رفت، با صدایی رسا و هیجان‌زده شروع به صحبت نمود و به برپایی این تظاهرات پافشاری کرد. او ساموئیلو و/ بود. سخنرانی آتشین او تمام حضار را برانگیخت. همه در حمایت از تظاهرات رای دادند.

روح مبارزه گر ساموئیلو و خود را نمایان کرد. برای نخستین بار در زنده گی اش، در ملاء عام سخن گفت که واقعه ای غیر منتظره حتا برای خودش بود.



این نخستین سخنرانی مسیر آینده‌ی او را مشخص کرد. او به مطالعه‌ای جدی درباره‌ی علم اقتصاد و شناخت نظام سرمایه‌داری (که استادان دانش‌گاه‌های تزاری آن را به علمی مرده تبدیل نموده و به طور کامل از زنده‌گی جدا کرده بودند) پرداخت.

در سال ۱۹۰۱ دولت مقرراتی مبنی بر این که دانش‌جویان اخلاص‌گرا می‌بایست بلافاصله به ارتش احضار شوند صادر نمود. در کشور بزرگی که افراد تحصیل‌کرده مانند قطره‌هایی در اقیانوس جهل و بی‌سوادی بودند، این اقدام دولت خشم بسیاری از دانش‌جویان را برانگیخت. ساموئیلو و یکی از این معترضان بود.

به این دلیل پلیس به اتاق او حمله کرده، او را دست‌گیر، زندانی و از دانش‌گاه اخراج نمود.

در ۱۶ فوریه ۱۹۰۱، ساموئیلو و در اتاق دانش‌جویی به نام فوکینا در نشست نماینده‌گان که برای بحث در مورد ادامه‌ی اعتراضات دانش‌جویی در سن‌پترزبورگ برگزار شده بود دست‌گیر شد. هنگام بازرسی اتاق ساموئیلو و رمان ممنوع‌گرا و چینسکی «آندره کوزوخوف»، رمان چرنیشفسکی «چه باید کرد»، و یک هفت‌تیر پیدا شد.

ساموئیلو و/ اتهام حضور در اتاق فوکینا را پذیرفت، نه به این دلیل که توسط او مطلع شد، بل که به این دلیل که او بود که به دانش جویانی که در آن مکان حضور داشتند، اطلاع داده بود. در این نشست موضوع عدم وجود پشتیبانی کافی از جنبش دانش جویی توسط عموم مردم و مطبوعات مطرح گشت. او از یکی از دانش جویان کتابها و هفت تیری را که از سیبری آورده بود گرفت و برای حفاظت از خود نگه داشت. اتهامات عنوان شده علیه او پس از سه ماه، در خلال مدت زمانی که ساموئیلو و/ در بازداشت بود، رفع شد؛ اما به اجبار دانش گاه را ترک گفت.

این سه ماه زندان ماهیت سلطنت تزاری را برای ساموئیلو و/ نمایان کرد و شکی نیست که این تجربه ی مقاومت، مسیر وقف زنده گی اش برای انقلاب را مسجل کرد. او تصمیم گرفت به خارج از کشور برود و آن جا در شرایط متفاوت و آزادتری، تحصیلات اش را که به شکل بی رحمانه ای متوقف شده بود ادامه دهد.

در ۱۱ اکتبر ۱۹۰۲ روسیه را به مقصد پاریس ترک گفت. در پاریس مدرسه ای وجود داشت که با عنوان مدرسه ی رایگان علوم اجتماعی روسی شناخته می شد. این مدرسه توسط گروهی از اساتید بورژوا و لیبرال اداره می گشت که به دلیل لیبرال بودن سخنرانی شان در

دانش‌گاه‌های روسیه ممنوع شده بود. افرادِ جوانِ تشنه‌ی دانش پس از رکودِ دانش‌گاهِ روسیه به این مدرسه سرازیر گشت‌آند.

در همان زمان روزنامه‌ی *لنین*، ایسکرا («خگر») در پاریس منتشر شد، *لنین* و همکاران‌اش در روزنامه، مشتاقِ گردِ هم آوردنِ افرادِ جوانی بودند که کاملاً ظلم و ستمِ تزاری را تجربه کرده و به دور از تأثیراتِ این اساتیدِ لیبرال به پاریس گریخته بودند. آن‌ها هم‌چنین نطق‌هایی در مدرسه ایراد کردند و از آن برای آموزشِ دوره‌های کوتاه‌مدتِ مبلغانِ جهت‌کار در محافلِ انقلابیِ کارگرانِ سوسیال دموکراتِ روسیه استفاده می‌کردند.

ساموئیلو و/ در این دوره‌ها شرکت جست و دانش‌جویی مشتاق و پی‌گیر بود. او فرصتِ خوبی برای حضور در مدرسه‌ی مطالعاتِ مارکسیستی یافت.

و به لحاظِ نظری تحتِ آموزش و نظارتِ مستقیمِ خودِ *لنین* قرار گرفت.

کارِ پراتیک در طولِ دوره‌ی انقلابِ نخستِ روسیه (تی‌ور، ایکاترینوسلاو، اودسا، باکو، مسکو و شهرهای دیگر)

تجربه‌ی نخست کار پراتیک ساموئیلو وا در «تی ور» به دست آمده بود، شهری که او در تابستان سال ۱۹۰۳، کمی پیش از کنگره‌ی دوم RSDLP (حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه) به طور مستقیم از پاریس وارد آن شد.

کمی پس از آمدن ساموئیلو وا به «تی ور»، کمیته‌ی RSDLP تی ور مورد یورش پلیس قرار گرفت و بسیاری از اعضای آن دست‌گیر شدند. بنابراین ورود ساموئیلو بسیار به موقع بود. او به تقویت سازمان سوسیال دموکرات تضعیف شده‌ی پرداخت که تحت دستوراتی که از خارج از کشور توسط ایسکرا فرستاده می‌شد مبارزه می‌کرد.

وی با استقبال گرم رفقای مواجه گشت که موفق شده بودند از بازداشت بگریزند و خیلی زود به عنوان یکی از اعضای کمیته انتخاب شد.

رفیق کودلی، عضو کمیته‌ی تی ور، تأثیری را که ساموئیلو وا در نخستین نشست بر او گذاشت این‌گونه توضیح می‌دهد:

"او یک دختر جوان بود، قدبلند، با استعداد، مهربان، با چشم‌های قهوه‌ای و چهره‌ی قهوه‌ای آفتاب سوخته. ترکیب چهره‌اش نامتعارف و ابروهای کوتاه اریب‌اش به او ظاهری مغولی یا چینی داده بود. اما در کل یک فرد خوش‌مشرب و دوست‌داشتنی به نظر می‌رسید که انسان را

جذبِ خودش می‌کرد. گویی همیشه آماده به خدمت است و قلب و روح‌آش را برای کار می‌گذاشت."

همان طور که در میان انقلابیونِ روسیه‌ی تزاری که در تشکیلاتِ مخفی کار می‌کردند رسم بود، رفیق ساموئیلو *وا* برای پنهان کردنِ هویتِ خود یک نامِ مستعار برگزید. رفقا او را **ناتاشا** صدا می‌زدند — و بنابراین او در سراسرِ دوره‌ی فعالیتِ انقلابیِ مخفی با این نام شناخته می‌شد (هنگامی که سخن از دوره‌های تشکیلاتِ مخفی است، ما هم‌چنان از " *ناتاشا* " برای اشاره به ساموئیلو *وا* استفاده می‌کنیم).

ناتاشا فعالیتِ تبلیغاتی را به عهده گرفت چرا که برای آن در گروه‌های سوسیال دموکراتیکِ پاریس آموزش دیده بود و تبلیغات ضعیف‌ترین بخشِ فعالیتِ کمیته‌ی «تی ور» بود.

او به عنوانِ یکی از اعضای کمیته‌ی تی ور در پیش‌بردِ خطِ تاکتیکی و سازمانیِ کمیته (که پس از دست‌گیری‌ها می‌بایست مجدداً تعدیل شود) مشارکت نمود. او بی‌درنگ قابلیتِ خود را در طرحِ سازمانیِ *ایسکرا* و پی‌گیریِ مداومِ روی‌گردهایی که بدونِ هراس از "آزارِ دوستان" درست می‌پنداشت نشان داد.

با وجود این که او هیچ تجربه‌ای نداشت و برای نخستین بار کار پراتیک انجام می‌داد، کاستی‌های فعالیت‌های سازمان تی ور، خصوصیات پراکنده‌ی آن، فقدان پیوسته‌گی، و دیگر کاستی‌هایی که ایسکرای لنین به آن‌ها اشاره کرده بود را تشخیص داد.

در کنگره‌ی دوم، که در سال ۱۹۰۳ در خارج از کشور برگزار شد، بلافاصله پس از ورود ناتاشا به تی ور، *RSDLP* به دو جناح تقسیم شد — بلشویک‌ها و منشویک‌ها. هنگامی که خبر انشعاب پخش شد، کمیته‌ی تی ور *RSDLP* و کل سازمان به جناح مارکسیست‌های انقلابی‌ای پیوستند که از رهبری لنین پیروی می‌کردند و از این پس خود را بلشویک‌ها نامیدند. ناتاشا نیز به بلشویک‌ها پیوست. اما خیلی زود تی ور را ترک گفت. در فصل پاییز او به سختی می‌توانست فعالیت تبلیغاتی خود را به پیش برد: آب و هوای سرد مانع از برگزاری جلسات همانند فصل تابستان در جنگل می‌شد و او در برابر این سوال که در کجا به برگزاری حلقه‌های خود بپردازد قرار گرفت. ناتاشا با حفظ ارتباطی اندک با کارگران، ناچار بود هر مکانی که در اختیارش گذاشته می‌شود را بپذیرد. خائنی که به انجمن رخنه کرده بود او را به پلیس لو داد و ناتاشا ناچار شد مخفی شود. هر چند، کارگران فرد خائن را کشتند.

مکان بعدی فعالیت مخفی اِکاترینوسلاو (در حال حاضر دنی‌پیروپتراوسک) بود. شرایط این‌جا کاملاً متفاوت از شرایطِ تی‌ور بود. تی‌ور در منطقه‌ی نساچی در شمال روسیه قرار داشت، که در آن کارگران در معرض استثمار به مراتب بیش‌تری نسبت به کارمندان و متالورژی جنوب بودند، حال آن‌که اِکاترینوسلاو در مرکز قرار داشت. در منطقه‌ی نساچی شمال، دست‌مزدها در حداقل خود بود، در حالی که روز کاری از ۱۴ ساعت به ۱۶ ساعت تغییر کرده بود. تمام اتحادیه‌های کارگری شمال، از جمله سازمان تی‌ور، به حمایت از سیاست‌های اعلام شده‌ی لنین و ایسکرا پرداختند.

از سوی دیگر، در جنوب، توسعه‌ی سرمایه‌داری با هجوم سرمایه‌های خارجی بسیار سریع‌تر شد، صنعت آهن و فولاد به شدت توسعه داده شد و وضعیت کارگران به‌تر از منطقه‌ی نساچی شمال بود. وضعیت بغرنج‌تر شده و نفوذ منشویک‌ها شدت یافته بود. به خصوص در خلال رونق صنعتی دهه‌ی نود، که سفارشات عظیم خط آهن برای ساخت و ساز سریع راه آهن انجام می‌گرفت، پرولتاریای جنوب شرایط به‌تری را نسبت به کارگران نساچی شمال تجربه کرد (دست‌مزد بالاتر، ساعت‌های کاری کم‌تر و غیره).

ناتاشا کمی پس از آن که کارگران اِکاترینوسلاو یک برگ درخشان را در تاریخ جنبش کارگری روسیه رقم زدند وارد این منطقه شد. آن‌ها یک سری از اعتصابات و تظاهرات را با پرچم‌های سرخ و شعارهایی هم‌چون "مرگ بر سلطنت"، "هشت ساعت کار روزانه"، و غیره ترتیب دادند. درگیری‌هایی با پلیس و نیروهای نظامی صورت گرفت که منجر به کشته و زخمی شدن تعدادی شد و زندان‌ها پر از زندانیانی گشت که به طرز وحشیانه‌ای مورد بد رفتاری قرار گرفته بودند.

به طور کلی، شرایط سختی حاکم بود و با وجود این که کارگران کارخانه‌های بزرگ همراهی و هم‌دردی بلشویک‌ها را داشتند، نواحی شهری با منشویک‌ها همراه شد. تحت چنین شرایط دشواری، ناتاشا خودش را به عنوان بلشویکی سرکش اثبات کرد و تا آخرین روزهای عمرش به همین صورت باقی ماند. رفیق ایگوروف، عضو کمیته‌ی حزب اِکاترینوسلاو در زمانی که ناتاشا آن‌جا بود، فعالیت‌های ناتاشا را این‌گونه توصیف می‌کند:

«من کار تشکیلاتی انجام می‌دادم، در حالی که ناتاشا به تبلیغات و ارتباط با شهر توجه داشت. دوران سختی بود. ما بعد از ظهر را صرف کار تشکیلاتی و تبلیغاتی می‌کردیم، در حالی که سراسر شب، با وجود خسته‌گی زیاد می‌بایست نشریات را مرتب کنیم. ناتاشا مرا تشویق

می‌کرد که ادامه دهم. معمولاً با خسته‌گی سری تکان می‌دادم، و قادر نبودم حتا درست فکر کنم. سپس پالتوم را روی زمین می‌انداختم، بر روی آن دراز می‌کشیدم و می‌خوابیدم. صبح *ناتاشا* مرا بیدار می‌کرد و دوباره به کار می‌گماشت. علاوه بر این کارها، می‌بایست به مبارزه علیه منشویک‌هایی پردازیم که در تلاش بودند تا تشکیلات را به دست گیرند. مبارزه‌ای سخت و پر کِش‌مکش بود، چون در کمیته عناصرِ متزلزلی وجود داشت که با منشویک‌ها در تماس بودند. تاکتیک‌شان، داخل کردن هر منشویکی که وارد *اکاترینوسلاو* می‌شد به سازمان‌های کارگری بود. من و *ناتاشا* می‌بایست این حملات را دفع می‌کردیم و نفوذمان را در سازمان‌های کارگری حفظ می‌نمودیم. این امر نیاز به تمام تلاش ما برای حفظِ نفوذ در بخش کارخانه‌ها داشت، با این حال ما موفق شدیم. *ناتاشا* تمام انرژی و قدرت‌اش را برای فعالیت در محافل کارگری گذاشت. هر بعد از ظهر را وقف این کار می‌کرد. علاوه بر این، ما باید به سازمان‌دهی ماشین‌آلات فنی و چاپی برای توزیع نوشته‌ها می‌پرداختیم. نومیدی تلخ‌مان را زمانی که محموله‌ی اول نوشته‌ها را به علت بی‌تجربه‌گی رفقا از دست دادیم به یاد می‌آورم؛ درست است که همه‌ی آنها نبود، اما چندین هزار نسخه بود. با این حال پیروزی ما در این بود که در همان روز برای به زحمت انداختن پلیس، تعداد زیادی از

اعلامیه‌های باقی مانده در کارخانه توزیع شد. از دست دادن این محموله
اتفاقی بود. پلیس با دیدن محموله به آن مظنون می‌شود که شاید اموال
به سرقت رفته‌ی منزلی باشد.



"در اِکاترینوسلاو، ناتاشا با گذرنامه‌ی خودش زنده‌گی می‌کرد. پلیس از طریق بخش‌نامه‌ی اداره‌ی پلیس در موردِ تی وِ وِ او را به سرعت شناسایی کرد. من از او خواستم برای خودش گذرنامه‌ای غیرِ قانونی دست و پا کند و تقریباً توانستم او را متقاعد کنم، اما دیگر دیر شده بود. ناتاشا دست‌گیر و به تی وِ وِ فرستاده شد، جایی که می‌بایست درباره‌ی اتهاماتِ مربوط به تی وِ وِ اِکاترینوسلاو پاسخ‌گو باشد. دست‌گیریِ او ضربه‌ی بزرگی به سازمان وارد کرد، اگر چه او تنها رفیقی بود که دست‌گیر شد. من با روشِ پلیسِ سیاسی آشنا بودم و متوجه شده بودم که او را تحتِ نظر گرفته‌اند. اما برای مدتی طولانی، او فکر می‌کرد که من بیش از حد بدبین‌آم و زمانی که او متقاعد شد، برای مخفی شدن بسیار دیر بود.

آخرین بار او را در اِکاترینوسلاو پشتِ میله‌های بازداشت‌گاه دیدم. منظره‌ی خیابان از پشتِ شیشه‌ی پنجره دیده می‌شد و کسی به من گفت که باید تقاضای ملاقات نمایم، من از این موقعیت استفاده کردم و رفتم که با او خداحافظی کنم، اما او به محض دیدن من چنان دست و سرش را به تندی تکان داد که من متوجه گشتم خطری تهدیدم می‌کند و از اِکاترینوسلاو خارج شدم. خیلی زود تمامِ مسئولیت‌ها و اختیارات‌آم را به رفقای بلشویک تسلیم کردم.

ناتاشا چهارده ماه در زندان تیور بود. پس از مدتی طولانی و با پیگیری‌های خواهرش، در مارس ۱۹۰۵، به دستور دادستان عمومی مسکو، که به او اجازه‌ی انتخاب شهری برای زنده‌گی تحت نظر پلیس را داد؛ با قرار وثیقه‌ی یک هزار روبلی آزاد شد.

ناتاشا تصمیم گرفت برای ادامه‌ی فعالیت‌های انقلابی‌اش به جنوب برود. ابتدا به نیکلایف (شهری در اوکراین کنونی) رفت، بندری بزرگ و مرکز کشتی‌سازی نیروی دریایی؛ اما چون تحت نظارت پلیس بود و هر جا که می‌رفت می‌بایست به پلیس اطلاع دهد، نمی‌توانست به فعالیت‌های مخفی‌اش ادامه دهد. کمی بعد مخفیانه نیکلایف را ترک کرد و به اودسا رفت.

در طول چهارده ماهی که در زندان بود، روسیه متحول شد. کشور در دیگ جوشان انقلاب بود. رُخ‌داده‌ها، همان‌طور که نین می‌گفت، با سرعت حیرت‌انگیزی در حال پیش‌روی بودند. اما جنوب تا حدی عقب‌تر از کل کشور بود، و پرولتاریای اودسا وقایع حماسی پرولتاریای سن‌پترزبورگ را دنبال نمی‌کرد، به عنوان نمونه، عدم شرکت در اعتصاب ماه ژوئن (۱۳ تا ۲۵ ژوئن ۱۹۰۵).

سازمانِ سوسیالِ دموکراتِ اودِسا، همان‌گونه که *ناتاشا* به سرعت دریافت، مسیرِ مشخص شده توسط *لنین* را کنار گذاشت.

بلشویک‌های کمیته‌ی *اودِسا*، که برای بحث و بررسی قطع‌نامه‌ی کنگره‌ی سومِ حزب جمع شده بودند، همه‌گی دست‌گیر شدند و به زندان افتادند. درست پیش از آن ماشین‌آلاتِ چاپ کشف و مصادره گشتند. نیرویِ چپی که وجود داشت، تعدادی از بلشویک‌های شبه نظامی منفردی بودند که به تازه‌گی به *اودِسا* آمده و وقتی هم برای ارتباطِ درست با رسته‌های پایین‌ترِ تشکیلاتِ حزب نداشتند. *ناتاشا* در میانِ این بلشویک‌ها بود.

به همین دلیل رهبریِ سوسیالِ دموکراسیِ انقلابی بسیار ضعیف گشت. همه‌ی آن چیزی که از چپ باقی مانده بود عبارت از کمیته‌ی منشویک، باندِ (اتحادِ کارگری یهود-منشویک. سازمانی بود که آزادی فرهنگی یهودیان و تأسیسِ سازمانِ جداگانه‌ای از کارگران یهودی را در صدر برنامه‌های خود را قرار داده بود) تعدادِ کمی از بلشویک‌های متفرق و واسطه‌ها. در آن زمان که روزهایِ تاریخی در حالِ آغاز بود *ناتاشا* نمی‌توانست به فعالیت بپردازد. از یکمِ ماهِ می اعتصاب آغاز شد و تقریباً در تمامِ طولِ ماه ادامه‌یافت. احساساتِ کارگران مانند آتشِ زیر

خاکستری بود که با کوچک‌ترین تحریکی منجر به جنبشی بزرگ و قدرت‌مند می‌شد.

هنگامی که نماینده‌گان منتخب کارگران در آغاز ماه ژوئن دست‌گیر شدند، توده‌ها خواستار آزادی آن‌ها گشتند. تحت فشار اجتماعی مقامات مجبور شدند آن‌ها را آزاد کنند. کارگران همراه با خواندن سرود مارسلیز رفقای آزاد شده‌ی خود را به خانه‌های‌شان رساندند.

یک اتفاق کوچک، همانند جرقه‌ای در انبار باروت، انرژی جمع شده‌ی توده‌ها را آزاد کرد و از آن لحظه، "روزهای ژوئن" معروف اودسا آغاز شد. در ۱۳ ژوئن قزاق‌ها به اجتماع مسالمت‌آمیز و غیر مسلح کارگران در کارخانه‌ی «هان» حمله کردند؛ بر آن‌ها آتش گشودند، دو تن از کارگران را کشتند و چندین تن دیگر را زخمی کردند. مناطق اطراف اعتصابی را آغاز کردند و سپس کل شهر به آن ملحق شد. درگیری شدیدی بین پلیس و افراد حاضر روی داد. کارگران سنگ‌رهای ساختند و درگیری‌های خونین خیابانی صورت گرفت. کارگران از سوسیال دموکرات‌ها درخواست سلاح کردند. نیروها رسیدند. کارگران را با نفرت و توهین تعقیب می‌کردند، سوت کارخانه به صدا درآمد، جمعیت عظیمی در مسیر «ناسیپ» به سمت خاکریز راه آهن که در آن کارگران قطاری را متوقف کرده بودند شروع به حرکت کردند، مسافران را خارج

نمودند و موتور بخار را منفجر کردند. قزاق‌ها رسیدند، اما زمانی که جمعیتِ عظیم، مصمم و مبارز را در برابرِ خود دیدند چهار نعل گریختند. تظاهراتی به عظمتِ آن چه که در نزدیکیِ پلِ راه آهن برگزار شد هرگز پیش‌تر در روسیه دیده نشده بود. واژه‌هایِ آتشینِ سخن‌رانانِ سوسیال دموکراتِ احساساتِ کارگران را برانگیخته کرد و سطحِ آگاهیِ طبقاتی و هم‌بستگی‌شان را بالا برد.

روز بعد، در ۱۴ ژوئن تمامِ کارگرانِ اودسا اعتصاب کردند. شهر سیمایی غیر معمول به خود گرفت. فروشگاه‌ها، کارگاه‌ها و ادارات همه‌گی بسته بودند. نه یک کارخانه و نه حتا یک کارگاه، باز نبود. اتومبیل‌ها، کالسکه‌ها و دیگر وسایلِ نقلیه را متوقف ساختند، بسیاری‌شان را واژگون و به عنوانِ سنگر ازشان استفاده کردند. حتا جوان‌ترها در آن شرکت جستند و به عنوانِ مبلغ سخن می‌گفتند.

درگیری با سربازان و پلیس در همه جا صورت گرفت. خونِ کارگران با شمشیرِ قزاق‌ها و گلوله‌ی اسلحه‌ی پلیس ریخته می‌شد. کارگرانِ خشمگینِ مصرانه به دنبالِ سلاح گشتند، اما هیچ سلاحی وجود نداشت... به نظر می‌رسید هیچ راهِ گریزی وجود ندارد... ناگهان، در

ساعت ده شب ۱۴ ژوئن، از ورود یک کشتی به بندر اودسا شگفت زده شدند، نخستین رزم ناو انقلابی که حامل پرچم سرخ انقلاب بود. ورق برگشت. پلیس به یکباره بندر را ترک کرد. جمعیت، شاد و هیجان زده، به سمت بندر روانه شد تا ورود «پوتمکین» را خوش آمد گوید.

شورش در رزم ناو پوتمکین درست به همان شیوه که در میان کارگران اودسا به وجود آمده بود، رخ داد. عمل کرد سوسیال دموکرات در قبال دریا نوردان به روال پیشین بود، اما شورش به طور غیر منتظرهای صورت گرفت.

کمیته‌ای انقلابی متشکل از سی دریانورد به منظور به دست گرفتن کنترل ناو، در خارج از رزم ناو بر پا شد. کمیته وقت را برای تماس با نماینده‌گان سازمان‌های کارگری در شهر از دست نداد. نشست مشترکی برگزار شد، اما نفوذ منشویسم، تعلل و تزلزل کار خود را کرد و فرصت‌های طلایی از دست رفت. به جای حرکت تهاجمی عمومی – تنها راه، بر طبق آموزه‌های مارکسیسم انقلابی – تصمیم گرفته شد برای آمدن کشتی‌های دیگر اسکادران دریای سیاه صبر کنند. این تأخیر، قیام مسلحانه‌ی مهلکی را موجب شد.

پس از جلسه‌ای در ناو، در ساعت چهار، نماینده‌گان سازمان‌های سوسیال‌دموکرات به ساحل بازگشتند و به کارگرانی که در انتظار اسلحه و رهبری بودند اعلام کردند که ملوانان به ساحل نخواهند آمد و آن‌ها باید متفرق شده، به خانه‌های‌شان باز گردند.

شب از راه رسید و همراه با آن انتقام، تحریک، خشم و جنایت آمد.

در شهر، پلیس کشتار را آغاز کرد. انبارهای شراب را خراب کرد، "بل‌که‌اندردزها"¹ تا خرخره نوشیدند، انبارها و خانه‌ها را غارت کردند و به آتش کشیدند. شهر به صحنه‌ی آتش‌سوزی، کشتار و ویرانی مبدل شد.

ناتاشا در اودسا همه‌ی این وقایع را با گوشت و پوست‌اش حس می‌کرد. او به سختی از زندان بیرون آمده بود. وی درنده‌جویی تزاریسیم را به یاد داشت، محدودیت‌های سفت و سخت زنده‌گی دوران دانش‌جویی خود را در سن‌پترزبورگ، وقتی که تشکیل یک گروه دانش‌جویی معترض با ضربات تازیانه‌ی قزاق‌ها و ضربات خشن آتش‌تفنگ همراه شد.

¹ اعضای سازمان‌های ارتجاعی روسی در اوایل قرن بیستم که بر این باور بودند که حکومت مطلقه باید دست‌نخورده باقی بماند و به دنبال ادامه‌ی سیاست‌های شوونیسم قدرت‌بزرگ، با رژیم تزار را در راستای سرکوب جنبش انقلابی هم‌کاری می‌کردند.

در همین هنگام بود که ناتاشا عمیقاً به مفهوم مبارزه‌ی ایسکرای لنینیست برای یک حزب واقف شد. اتحاد محکمی که بدون آن پیروزی پرولتاریا غیر ممکن می‌نمود. شعار لنین "ابتدا جدا شوید و سپس متحد" - که می‌گوید در ابتدا اجازه دهید بلشویک‌ها به طور قطع از منشویک‌ها جدا شوند و سپس در مورد مسأله‌ی فعالیت واحد با آن‌ها بحث کنید. راه‌نمای فعالیت‌های او شد.

ناتاشا فعالیت‌های تبلیغاتی خود را در اودسا ادامه داد: بیش‌ترین تأکید را بر تبیین دو خط تاکتیکی - منشویک و بلشویک - قرار داد. اما، علی‌رغم تقویت سازمان بلشویکی و برخی موفقیت‌های سازمانی، به دنبال اتفاقاتی که رخ داد - حوادث اکتبر ۱۹۰۵ - گسترش موج انقلاب در کل روسیه نشان داد که رهبران از پیش‌روی انقلاب عقب افتاده‌اند. منشویک‌ها و باندیست‌ها سازمان‌دهی قوی‌تری داشتند و بلشویک‌ها گرفتار توهمات پس از مصالحه و وحدت بودند.

"بلشویک سرکش" - عنوانی که در اودسا به ناتاشا داده بودند - نتوانست طاقت بیاورد، برای این که در مرکز فعالیت‌ها و آموزش تاکتیک‌های درست بلشویکی باشد به مسکو رفت. در اوج قیام‌های مسلحانه وارد مسکو شد؛ تا زمان سقوط مسکو آن‌جا ماند و پس از آن به اودسا بازگشت.

این وقایع مهیج و تاریخی تأثیر عمیقی بر او نهاد. احساس می‌کرد نمی‌تواند صرفِ فعالیت‌های تبلیغاتی در /اودِسا بماند. به میلِ خودش تصمیم گرفت به «روستوف» در «دان» برود، جایی که شورش‌های مسلحانه در گرفته بود. او می‌دانست وظیفه‌ای که در حال حاضر با آن مواجه است و پرولتاریای روستوف نیاز مبرمی به آن دارد، فعالیت‌های آموزشی فراگیر و همه‌جانبه‌ی آخرین اشکال مبارزه، تجهیز و سازمان‌دهی نیروها است، به شکلی که قیام‌های آینده مجهز و کاملاً سازمان‌دهی شده باشند.

تصمیم‌اش برای ترک /اودِسا عذاب‌آش می‌داد. برای این که خروج‌اش در کارگران /اودِسا سوء تفاهمی ایجاد نکند، بیانیه‌ای نوشت و صریحاً نظرِ خود را در باره‌ی روی کرده‌های نادرست سازمان حزب سوسیال دموکرات /اودِسا اعلام کرد. متن نامه‌ی او به این شکل بود:

"من به اعضای کمیته‌ی /اودِسا (اکثریت ابلشویک‌ها) اعلام می‌نمایم که تصور نمی‌کنم بیش از این امکان ماندن در سازمان اشتراکی محلی وجود داشته باشد؛ به دلایل زیر:

"در ابتدا تصور می‌کنم اختلافات میان اکثریت و اقلیت [منشویک‌ها] در مورد مسائل تاکتیکی هنوز آن قدر پر رنگ است که ائتلاف در این زمان

یک گام در مسیر سازش است و معادل ترک روی کردهای راستین انقلابی‌ای است که توسط اکثریت تا کنون دنبال می‌شده و آنها را به سمت چپ و جناح واقعا انقلابی *RSDLP* کشانده است.

"ائتلاف، با وجود چنین اختلافات عمیقی کاری غیر عاقلانه است و عملا از دید اوضاع محلی موجب در هم شکستن اکثریت توسط اقلیت می‌شود؛ مبارزه‌ی ایده‌ئولوژیک برای نفوذ، در شرایط کنونی قطعا بی‌ثمر خواهد بود و تنها بروز اختلافات، درگیری‌ها و شکاف‌های تازه را موجب می‌شود. این ائتلاف تنها باعث اختلال بیش‌تر در فعالیت‌ها می‌شود و به حل مسائل کمکی نخواهد کرد. هم‌چنین معتقدم ائتلافی که در این‌جا صورت گرفته است رخ‌دادی است که تماما مفاهیم اصولی حزب را نقض می‌کند، اصولی که هم‌واره با جدیت توسط اکثریت در مبارزه‌اش با ضد حزب حمایت می‌شد و توهمات اقلیت را نقش بر آب می‌کرد.

بدون توجه به دیدگاه یکی از کسانی که در نشست در خارج از منطقه سخن‌رانی می‌نمود و اظهار داشت که: "قطع‌نامه‌ی کنگره‌ی سوم برای ما ارزشی ندارد، متوجه شدم سازمان‌های محلی حق تصمیم‌گیری در قبال مساله‌ی مهمی چون ائتلاف با اقلیت را بدون موافقت کل حزب (یعنی اکثریت) ندارد، و البته تنها راه مناسب و قابل اتکا در این زمینه برگزاری کنگره‌ی چهارم متشکل از همه‌ی کارگران حزب است."

"سازمان اودسا که با شتابی باور نکردنی در مسیر ائتلاف پیش می‌رود، حاضر به ارائه‌ی گزارش به کمیته‌ی مرکزی و حتا دیگر کمیته‌های اکثریت نیست و کاملاً سازمان‌هایی چون کمیته‌های سن پترزبورگ و مسکو که یک پارچه‌گی را منحصرأ در خطوط فدرالی ممکن ساختند، نادیده گرفته است".

"این‌گونه دور نگه داشتن سازمان محلی از مراکز مستقر و مرزهای حزب، ائتلافی را به ارمغان آورده که هرج و مرج بیش‌تر در مناسبات حزبی را به دنبال داشته است، به‌ویژه اگر فرض را بر این بگذاریم که کنگره‌ی چهارم بین دو بخش حزب، به شکل فدراتیو اتحادیه رأی دهد. پس سازمان اودسا، به عنوان یکی از طرفین ائتلاف، خارج از چارچوبه‌ی هر حزبی خواهد بود.

در نهایت، باید بگویم بسیاری از افرادی که در این چند ماه تحت رهبری من بودند — کسانی که فکر می‌کردم بعدها رهبرانی قابل اعتماد با ضوابط سیاسی استوار شوند — قادر به مقابله با وضع موجود نیستند. در لحظات حساس، هنگامی که بخشی که کم‌تر قابل اعتماد بلوک‌های خارج حزبی است تمایل به ائتلاف دارند، به جای صحبت کردن به منظور تأثیرگذاری بر رفقای متزلزل، با هر جریانی هم‌سو می‌شوند و

بی‌ثباتی‌شان موجب تضعیف آن اصولی می‌شود که من پیش‌تر می‌انگاشتم مدافع آن‌اند.

اشخاص "غیر قابلِ انعطافی" که یک هفته پیش حتا مایل به شنیدن درباره‌ی ائتلاف نبودند، ناگهان معجزه‌وار به ائتلاف رای دادند و آن را با گفتن این که پافشاری بر اتحادیه (فدراسیون) آن هم هنگامی که بلوکِ خارجِ حزبی تمایل به ائتلاف پیدا کرده‌اند امری ناشیانه است؛ توجیه کردند. هر چند برخی ادعا می‌کنند که اصولاً در خدمتِ فدراسیون بوده‌اند، اما در نشست‌های بلوک‌های خارجِ حزبی در بحثِ ائتلاف هیچ‌گونه مخالفتی را از جانبِ آن‌ها ندیدیم و رهبرانِ ما فقط با سکوتی شرم‌آور و جنایت‌کارانه به سخنانِ عوام‌فریب در موردِ انشعابِ اخیرِ حزب که به تحریکِ رهبرانِ اتفاق افتاد و نیز در موردِ تعدادِ انگشت‌شماری از روشن‌فکران که می‌خواستند مانعِ ائتلاف شوند؛ پاسخ گفتند."

"مواردی از چنین بی‌ثباتی‌هایی در اصول، تمامِ باورِ مرا در موردِ رهبریِ منطقه‌ای نبود کرد و این امر در ارتباط با عواملِ فوق‌الذکر مرا به ترکِ سازمانِ /ودسا ترغیب کرد."

اما این اعتراضِ "ناتاشای مبلغ" به نتیجه نرسید. درست زمانی که می‌خواست نامه را به صندوقِ پست بیندازد بازداشت شد. در زندانِ

روستوف زندانی گشت و نامه‌اش به دست عواملِ تزاری افتاد. (انقلابِ ۱۹۱۷ آن را از بایگانی‌های خاک‌خورده‌ی اوکرانا [پلیسِ سیاسی] بیرون کشید).

او دیگر بار برای ماه‌ها زندانی و سپس تحتِ نظارتِ پلیس به وُولوگدا در شمالِ روسیه تبعید شد، این بار بدونِ حقِ انتخاب.

اما انقلابِ هنوز تمام نشده بود. ناتاشا تشنه‌ی فعالیتِ دوباره بود و خیلی زود برنامه‌ای برای فرار از نظارت‌های پلیس وُولوگدا ریخت.

با تمامِ عواقبِ حقوقی و قانونی‌یی که این کارش در پی داشت، زنده‌گی غیر قانونی در مسکو را برگزید.

رفیقِ بابرورفسکایا فعالیت‌های ناتاشا در این دوره را این گونه شرح می‌دهد:

"یکی از اعضای کمیته‌ی منطقه‌ای کونکوردیا ساموئیلو وا بود، که او را "ناتاشا" می‌خواندیم. او چندی پیش در گذشت. ناتاشا، این انقلابی پرشور روزی سخنرانی آتشی‌نی در یک نشستِ گروهی در جنگلِ «ماجش چای» ایراد کرد. سپس روزِ پس از آن که در کنفرانسی با نماینده‌گانِ کارخانه‌ی «کولومون» شرکت جست، یک نشستِ سازمانی در «گالت وینو» ترتیب داد و از آن جا به «شالکو وو»، «کانتسوو» و

«پوشکینو» رفت، هیچ جا آرام و قرار نداشت، هر جا که بود افکارِ محافظه کارانه را دور می کرد و اراده های از نفس افتاده را به جنبش وا می داشت؛ توده ی پرولتری پراکنده ی حومه ی مسکو را که به تدریج پس از شکستِ ۱۹۰۵، با روابطِ قوی سازمانی از نو پا گرفته بود متحد کرد. دورِ کاملی زد و گرسنه و خسته به مسکو بازگشت، گزارش های اش در این نشست ها از زنده گی حرف می زدند، از عاطفه، از توده های کارگر... به عنوانِ یک اقدامِ امنیتی من و ناتاشا همیشه فاصله ی مان را از هم حفظ می کردیم، اگر چه برای مایی که تا لحظه ی مرگِ او دوستانِ نزدیکی بودیم، این کار چندان راحت نبود.

یک شب، ساعتِ دوازده به خانه ی من آمد و گفت که ناچار شده توافق مان را زیر پا بگذارد زیرا پس از دیدار از خانه های سه هوادار برای امکانِ اقامت در آن جا، در کمالِ ادب با پاسخِ منفی آن ها مواجه شده و خودش را در کوچه و خیابان یافته بود. آن شب هر دوی ما خیلی کم خوابیدیم، اما به کارهای هواداران و خودمان کلی خندیدیم. کارِ دیگری نداشتیم، برای همین برای هر دوی ما خوابیدن آن هم بر آن تختِ باریک و شکسته شدنی نبود!"

این خاطرات سال ۱۹۰۶ است، زمانی که ناتاشا در سازمان حزب منطقه‌ی مسکو مشغول به کار بود. با این حال، به خاطر جاسوس پلیسی که سایه به سایه او را تعقیب می‌کرد، نتوانست زیاد در آنجا ادامه دهد. دریافت که این کار تشکیلاتی‌اش در مسکو پایان یافته است و برای اجتناب از دست‌گیری و زندان باید مسکو را به مقصد دیگری ترک گوید.

شهر «لوگانسک» در منطقه‌ی «دانت» را برگزید.

ماه‌های سرنوشت‌ساز در ۱۹۰۶، دوره‌ی کش‌مکش‌های شدید جناحی در میان حزب متحد (کنگره‌ی وحدت *RSDLP* در ۱۹۰۶ در استکهلم برگزار شد) بود.

پس از آن لوگانسک جزیره‌ی کوچک بلشویک بود در "دریای منشویک"ها در منطقه‌ی دانت. انتخابات دوما (مجلس شورای روسیه‌ی تزاری) دوم در پیش و تقویت صفوف بلشویک ضروری بود، نه تنها برای حفظ لوگانسک و فرستادن کمپین مبارزاتی انتخاباتی مناسب به آنجا، بل که برای گسترش نفوذمان. پروفیسور «پینکوویچ»، که در آن زمان در لوگانسک کار می‌کرد، این دوره را این‌گونه توصیف می‌کند:

"ما در میانه‌ی دسامبر وارد لوگانسک شدیم و به محل مقرر نزد رفیق «روسلاوسکی» (ویراستار روزنامه‌ی محلی «کولوکول دانتسکی» [دانت بل]) رفتیم و چند ساعت بعد با دو انقلابی حرفه‌ای گپ می‌زدیم؛ رفقا آنتون و ناتاشا.

"یک آپارتمان کوچک محقر با دو اتاق کوچک، چهره‌ی روشن، گل‌گون و خوش حال ناتاشا و سر بزرگ سیاه و مجعد آنتون (ا.ا. سامایلوف) را به یاد می‌آورم. هر دو را به یاد می‌آورم، شاد و سرزنده. با بحث تاکتیک‌های حزب، ما را به توپ بستند و درباره‌ی سرنوشت این رفیق و آن رفیق سوال پیچ‌مان می‌کردند. کلی بحث کردیم - درباره‌ی کمپین انتخاباتی برای دوما، مساله‌ی توافقات انتخاباتی، کنگره‌ی حزب در لندن، شعارهای صادر شده، کش مکش‌های جناحی در سن پترزبورگ و غیره.

"کار با خوشنودی و انگیزه‌ی فوق‌العاده و با مشارکت فعال کارگران بلشویک - که متأسفانه نام هیچ‌یک را به یاد ندارم - در حال انجام بود. کمیته فعالیت‌های زیادی انجام داد. چندین بار نشست‌هایی در کارخانه‌ی «هارتمن»، در کارگاه‌های راه آهن و در کارخانه‌ی کاتریج توسط خود کمیته یا زیر نظرش ترتیب داده شد. اما تکیه‌ی اصلی بر کارخانه‌ی هارتمن بود که در آن تمام رفقا ارتباطات قوی داشتند و بسیار محبوب بودند، به ویژه «واروشیلوف» و «فریدکین».

در این کار، ناتاشا بی‌نظیر بود. آن زمان در نشست‌های بزرگ سخن‌رانی نمی‌کرد — این وظیفه‌ی «یورین» و من بود، اما او رمق و جانِ کمیته بود. سازمان‌دهای خوب، کاملاً وفادار به اهداف انقلاب، بی‌آلایش و با استقامت، بی‌همتا، بزرگ‌منش و نجیب بود. موردِ محبتِ تمام کسانی قرار می‌گرفت که او را می‌دیدند. به آنتون که همیشه از نظر ما به کودکِ بزرگی می‌مانست که متعلق به این جهان نبود توجه داشت. به ما توجه داشت، محفلی برگزار می‌کرد و همیشه بر کارهای اصولی نظارت می‌نمود، تقریباً تمام روز با اشتیاق به فعالیت‌های سازمانی مشغول بود و هرگز هم شکایتی نداشت. با ایمانی راسخ در تبِ پیروزیِ نهاییِ پرولتاریا می‌سوخت. گنجایشِ بزرگی برای کار داشت و به شکلِ کم‌یابیِ پر انرژی بود و در عینِ حال فروتنیِ غریب‌اش متمایزش می‌کرد.

"هنگامی که بحثِ انتخابات در کنگره‌ی حزب رخ داد (در فوریه ۱۹۰۷) و نام او در ابتدا به عنوانِ نامزدِ انتخابی مطرح شد، قاطعانه آن را رد کرد و بیان داشت که «ماکسیم یا یورین یا یکی از کارگران، مثلاً ولادیا باید بروند». پلیسِ تزاری با دست‌گیریِ من و یورین مشکل را حل کرد و گروهِ لوگانسک ناتاشا و وُلودیا (وروشیلوف) را به کنگره فرستاد".

در کنگره‌ی لندن، لنین را پس از نخستین دیدار در سال‌های اقامت‌اش در پاریس در ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۳ دید. لنین حالا رهبر بلشویک‌ها بود. سخنان فوق‌العاده‌ی او را شنید، ناتاشا در این سخنان از خط سیاسی کمیته مرکزی منشویک که با اعلام شعار "کارگران باید از کادت (دموکرات مشروطه — حزب بورژوازی لیبرال) پشتیبانی کنند" و نیز تلاش برای خنثا کردن درخواست‌ها برای سلب مالکیت از زمین‌داران بدون پرداخت غرامت به انتقاد ویران‌گری پرداخت؛ منشویک‌ها خودشان را خیلی خوار و زبون کرده بودند. سخنانی که در آن، او این اصل را که انقلاب در روسیه تحت عنوان دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان پیروز خواهد بود تشریح کرد؛ و این که پرولتاریاست که رهبر انقلاب است. همان‌طور که می‌دانیم، ناتاشا در حزب ما نه یک نظریه‌پرداز بزرگ بود و نه متخصص فنون جنگی بل که او متخصص تمرین و آموزش بود و بدون شک کنگره‌ی پنجم تأثیر فوق‌العاده‌ای بر او گذاشت، درک‌اش را از بلشویسم بیش‌تر کرد و او را برای بقیه‌ی زنده‌گی تبدیل به یک مبارز لنینیستِ راسخ کرد.

بلشویک‌ها در کنگره پیروز شدند. تصور احساسات لذت‌بخش که دست‌آورد ناتاشا برای روسیه بود دشوار نیست. او مشتاق بود به لوگانسک و کارگران کارخانه‌ی هارتمن برگردد. ناتاشا مایل بود گزارش

خود را به عنوان نماینده به آنها بدهد و فعالیت‌های انقلابی‌ای که زنده‌گی‌اش را وقف آن کرده بود را با شور و شوق بیش‌تری دوباره به دست گیرد. در خلال این، اداره‌ی پلیس به دقت کنگره را زیر نظر داشت. عوامل خارجی آنها نماینده‌گان را تعقیب می‌کردند، از هیچ تلاشی برای کشف نام واقعی آنها و دست‌گیری‌شان، در مرز به هنگام ورود به روسیه دریغ نمی‌کردند. با این حال ناتاشا در امان ماند و برای گم کردن رد پای‌اش، مدتی را در «خارکوف» ماند.

در کنار زنده‌گی در آن‌جا، با سازمان حزب لوگانسک ارتباط داشت، از نامی دیگر بهره جست و نامه‌هایی به آدرس دوستان فرستاد. وروشیلوف (وولودیا)، که فوراً به لوگانسک بازگشته بود، نامه‌ای به ناتاشا نوشت که کشف و ضبط شد (یک کپی از آن در بایگانی اداره‌ی پلیس نگه‌داری شد). او در این نامه نوشته است:

"به نظر من، آمدن‌ات به این‌جا بسیار خطرناک است. چرا که به خانه‌ی آکیم / یوانویچ یورش برده‌اند. او گفته کتاب‌هایی که کشف شده متعلق به تو بوده است. می‌توانم ثابت کنم که پلیس تو را از یاد نبرده. خانه‌ی ما تمام مدت تحت نظر است و مورد سوءظن پلیس هستیم، بنابراین بی‌درنگ گرفتار خواهی شد."

ناتاشا از این که عاجز از بازگشت به لوگانسک بود به تلخی ناامید شد. او ناچار بود مرکز کارگری دیگری بیابد تا به ادامه‌ی فعالیت‌های‌اش بپردازد. برای مدتی به مسکو و سپس به باکو، مرکز بزرگ صنعت نفت رفت. در باکو، در صنایع فلزی دانبس و اکتترینوسلاو سرمایه‌داری به شکل وسیعی پیش‌رفت کرده بود، اما در صنعت نفت که شاه‌رگ حیاتی امپریالیسم تزاری بود و سود فوق‌العاده‌ای را به جیب صاحبان‌اش سرازیر می‌کرد، پرولتاریای تولیدگر این ثروت هنگفت در وحشت‌ناک‌ترین شرایط ممکن زنده‌گی می‌نمود. در حالی که فعالیت‌های انقلابی در باکو نو پا نبود و پرولتاریای باکو صفحات قهرمانانه‌ای را در تاریخ انقلاب طبقه‌ی کارگر ثبت کرده بود.

ویژه‌گی غریب باکو این بود که کارگران هفده ملیت را دربرداشت که به زبان‌های گوناگون سخن می‌گفتند. علاوه بر بلشویک‌ها و منشویک‌ها، چندین حزب ملی نیز وجود داشت. خیانت منشویک‌ها به منافع طبقه‌ی کارگر کشاکش بسیار سختی را بین بلشویک‌ها و منشویک‌ها موجب شد.

شرایط کار و زنده‌گی حزبی بسیار بغرنج و دشوار بود. میدان‌های نفتی در فاصله‌های بسیار دور از یک‌دیگر و از باکو پراکنده بودند. پیاده‌روی‌های شبانه برای برگزاری محافل کارگری مسئولیت خطرناکی

بود. دکل‌های نفتی گاردِ ضد شورش داشتند. همه جا تاریک بود و خلوت و بعید نبود که ره‌گذری هدفِ یک گلوله و یا ضربه‌ی چاقو قرار گیرد.

ناتاشا اغلب تجاربِ بسیار دردناکی داشت. در مسیرِ خود به‌یک محفلِ کارگری با عنوانِ «چرنی‌گورودوک» در محدوده‌ی راه آهن با ناسزاگوییِ تعدادی زن مواجه شد: "تو ... تو می‌خواهی هم‌سران‌مان را از ما بگیری! بهت نشان خواهیم داد ...!"

در آن زمان، ناتاشا و به‌طور کلی حزب، اغلب با مانعِ تاثیرگذاری بر زنان دست به گریبان بودند. برخی از رفقا عقیده داشتند که شاید این‌گونه اعمالِ احمقانه و کارهایِ مشابه توسطِ برخی از زنان بی‌سواد سبب شد که او کار در میانِ زنان را آغاز نماید و به یکی از چهره‌های بزرگ سیاسی تبدیل شد. نامِ او در شمارِ نخستین سازمان‌دهان — رهبران میلیون‌ها زنِ کارگر و روستایی بود، کسی که به تقویتِ صفوفِ طبقه‌ی کارگر در مبارزه برای قدرت و بنای سوسیالیسم پرداخت.

ناتاشا و روز جهانی زن

سال‌های وقایع سیاه آغاز شد. در آغاز مارس ۱۹۰۹ ناتاشا دوباره دست‌گیر شد و برای حدود یک سال به زندان افتاد. اما اقامه‌ی دعوی علیه او از سوی مقامات تزاری چنان ناشیانه تنظیم شده بود که حتا دادگاه تزاری او را تبرئه کرد. در آن سال‌های دشوار ناتاشا نه شک و تردید و نه دودلی به خود راه نداد. زنده‌گی در سن پترزبورگ خیلی زود ایمان راسخ او را در احیای سریع جنبش انقلابی روسیه مسلم کرد.

در دسامبر ۱۹۱۲، ناتاشا جای‌گاه مهمی در هیات کارزار بلشویک‌ها پیدا کرد. پس از دست‌گیری «و. م. مولوتف» جای او را به عنوان سردبیر هیات تحریریه‌ی *پراودا* گرفت. رفقای مشغول در *پراودا* فعالیت‌های او در این پست را این‌گونه شرح می‌دهند:

"رفیق ساموئیلو *وا* در ۱۹۱۳ به هیات تحریریه‌ی ما پیوست. او دبیر هیات تحریریه و یک کارگر پر انرژی و خسته‌گی ناپذیر بود. بسیاری از مقالات را خود او می‌نوشت، بسیاری از آن‌ها بدون امضا و باقی با نام مستعار بودند. هر چند سبک‌اش تا حدودی یک‌نواخت بود، مقالات‌اش را همیشه به شیوه‌ای قابل درک برای توده و در سطح خواننده می‌نوشت و

به پرسش‌های بسیاری که در زنده‌گی و مبارزه‌ی پرولتری مطرح بود پاسخ می‌گفت."



نوشتنِ مقالات و هم‌یاری در کارهای هیات تحریریه مهم‌ترین بخش از کارِ رفیق ساموئیلو و/ در پرآودا نبود. کارِ بسیار مهم‌ترِ او سردبیری بود. در آن روزگار، روزنامه‌ی کارگران تقریباً تنها وسیله‌ای بود که انعکاسِ صدا و احساساتِ کارگرانِ کارخانه‌ها را میسر می‌ساخت. صدها نفر از کارگران نامه‌هایی به روزنامه فرستادند و خودشان به دفتر روزنامه آمدند. دفترِ محقرِ روزنامه مثلِ یک کندویِ عسل شده بود. کارگران دسته‌دسته وارد می‌شدند: نماینده‌گانِ کارخانه‌هایِ در اعتصاب،

نمایندگانِ اتحادیه‌های کارگری، سوسیالیست‌های منتفع و کارگرانِ کلوب‌ها نیز آمده بودند تا شرایط کار و زنده‌گی خود را بازگو کنند. انجمن‌های کارگری در کارخانه‌ها در مبالغِ کوچک برای "پراودای محبوب ما" پول گردآوری کرده بودند.

کارگرانِ شاعر با بی‌تابی برای بررسیِ شعرهای‌شان و پاسخ به امکانِ انتشار آن‌ها منتظر می‌ماندند. کارگران اغلب گویی به دیوانِ دادخواهی آمده‌اند، از سرکارگر، رییس و کارفرمایی قلدر می‌گفتند و یا می‌خواستند در موردِ چه‌گونه‌گی دفاع از حقوقِ کارگران در برابر کارفرمایان مشاوره بگیرند. هم‌چنین مشکلاتِ خانواده‌گی و اختلافاتِ روستاهای بومی خود را بازگو می‌کردند.

آن‌ها می‌دانستند که این روزنامه‌ی خودِ آن‌هاست و به این دلیل بود که می‌آمدند، جایی که ازشان استقبال می‌شد، به حرف‌شان گوش داده می‌شد و در یک یا چند زمینه به نتیجه‌ی دل‌خواه می‌رسیدند. برای همین بود که انبوهِ مردم هر روز جلوی دفترِ روزنامه ازدحام می‌کردند. اغلب در حدودِ سی‌صد تا چهارصد بازدیدکننده در روز وجود داشت.

آن‌ها در فاصله‌ی نهار، یا بعد از کارشان در شب می‌آمدند و یا در ساعاتِ کاری از کارخانه می‌گریختند— زنده‌پوشان، تراش‌کاران،

آهن‌گران، مکانیک‌ها، درودگران، بناها، دکوراتورها، کارگران با لباس‌های روغنی، با بوی رنگ، نفت، تنباکو و عرقِ جبین. همه به دفترِ تحریریه‌ی روزنامه‌ی کارگران می‌آمدند و سخنانی محبت‌آمیز دریافت می‌داشتند. مقالاتی هنجارشکن اما قوی از زبانِ خودِ کارگران در موردِ سیستمِ برخی از کارگاه‌ها و یا موضوعاتِ دیگر چاپ می‌شد؛ انگار که زنگِ خطری در تمامِ کارخانه به صدا درآمده، بازدیدکننده‌گان و یارانِ جدیدی را به دفترِ تحریریه کشانده است.

اغلب یک زنِ رخت‌شوی و یا آشپز، یک آهن‌گر یا یک کارگرِ غیرِ ماهر به راحتی می‌آمد تا به "روزنامه" درباره‌ی مشکلات‌اش بگوید. سپس کارگرانِ روزنامه و خودِ سردبیر کنارِ آنها می‌نشستند و گفته‌های‌شان را یادداشت می‌کردند و سعی‌شان را می‌نمودند تا عینِ کلماتِ گوینده را باز نویسند.

ناتاشا به خصوص وقتی خوشحال شد که زنان هم آمدند. هر کارگرِ زنی که با مکاتبات و یا داستانِ زنده‌گی خود می‌آمد او را فوق‌العاده علاقه‌مند می‌کرد.

این روایتی عظیم اما ناتمام از اندوه و مشکلات و خشم کارگران در جهان سرمایه‌داری بود و روزنامه می‌توانست تنها بخش کوچکی از آن را منعکس کند.

از دیگر کسانی که آمدند، اعتصاب‌شکنانی بودند که به برادران خود در مبارزه خیانت کرده و به سمت سرمایه‌داری رفته بودند، کسانی که نام‌شان برای استهزاء در روزنامه‌ی *پراودا*^۲ نگه داشته شد.

در آن زمان کارگران سازمان‌یافته بی‌رحمانه چنین خائنانی را بایکوت می‌کردند و قانونی اتخاذ کردند مبنی بر این که اعتصاب‌شکنی که می‌خواست توبه کند باید در *ستون پراودا* – روزنامه‌ی کارگران – تقاضای بخشش عمومی کند.

استراقِ سمع کننده‌گان و خبرچین‌ها، کاسه‌لیس‌ها و چکمه‌لیس‌ کارفرمایان، همه‌ی کسانی که *پراودا* در برابرشان هیچ بخششی نداشت، به دفترِ تحریریه زنگ می‌زدند تا درخواستِ انتشارِ تکذیب‌نامه و توبه‌نامه کنند و یا درخواستی که "پذیرشِ آن‌ها را در بین خانواده‌هایِ کارگری ممکن سازد و گذشته را با عنوانِ این که گذشته‌ها گذشته، فراموش

^۲ روزنامه‌ی سیاسی روسیه که با حزبِ کمونیستِ فدراسیونِ روسیه هم‌کاری می‌کرد. این روزنامه در می ۱۹۱۲ توسطِ انقلابیونِ روسی تاسیس شد.

کنند". گاهی اوقات خودداری از انتشارِ چنین نامه‌ای عملاً کار کردن‌شان در هر کارخانه‌ای را غیر ممکن می‌ساخت و آن‌ها را به راستی تبدیل به جذامیانی مطرود می‌کرد.

صفحاتِ روزنامه کوچک و مطالب — نسخه‌های خطی در شرایطِ زنده‌گی و کار و مبارزه‌ی کارگری — فوق‌العاده بود. تنها فضایِ بسیار کوچکی در روزنامه به توبه‌نامه‌ها اختصاص داشت. اما ستونِ این نامه‌ها رفته رفته بزرگ شد. بارها و بارها شده بود که یک اعتصاب‌شکن خسته از انتظارِ چاپِ نامه‌اش، با چشمانی اشک‌بار به دفترِ سردبیر می‌آمد و از او تقاضا می‌کرد که نامه‌اش را سریع‌تر چاپ کند، و قول می‌داد که در آینده درست‌کاری را پیشه کند و شانه به شانه‌ی رفقا بجنگد. *ناتاشا* به سراغ ویراستار "دن" می‌رفت و اصرار می‌کرد که چنین «درد نامه‌ای» را خارج از نوبت تصحیح و چاپ کند. "دقیقاً برای فردا" و همین‌طور که به سمتِ دفتر خودش می‌رفت می‌گفت: "من به آن مرد قول دادم که انجام می‌شود". هم‌کاران‌اش در روزنامه به شوخی او را "مادرِ دردها" صدا می‌زدند و دفترش را "توبه‌خانه" می‌نامیدند.

تمام این اجتماعِ عظیمِ مردم در اتاقِ کوچکِ *ناتاشا* جمع می‌شد. به هر بازدیدکننده با بیش‌ترین توجه، دل‌سوزی و ملایمت گوش می‌داد.

هم چون یک دوست با هر کارگر به نرمی سخن می گفت و برای جلب سمپاتی او به پراودا و حزبمان تلاش می کرد.

گاهی اوقات مقاله‌ی یک کارگر درباره‌ی کارخانه‌اش در دفتر مجله چاپ نشده باقی می ماند. چنین تأخیری با توجه به کمبود فضا و حجم زیاد مطالب اجتناب ناپذیر بود. اما زمانی که یک نویسنده، احتمالاً ترسان از این که مقاله‌اش به دلیل بی دقتی چاپ نشده، تماس می گرفت و پرس و جویی می کرد، ناتاشا نهایت هم دردی را نشان می داد، به سراغ ویراستار می رفت و اصرار داشت که چاپ مقاله تسریع شود.

در میان وظایف او یک وظیفه‌ی بسیار دشوار و ناخوشایند بود. در آن زمان هر مقاله‌ای که به تزاریسیم توهین می کرد، تاوان‌اش را باید پراودا با جریمه، دست گیری سردبیر، و در نهایت توقیف روزنامه می داد.

هیچ بودجه‌ای برای پرداخت جریمه وجود نداشت. عدم پرداخت جریمه مترادف بود با سه ماه زندان برای سردبیر. اگر رفیق از حزب که واقعاً روزنامه را به خوبی ویراستاری می کرد به زندان می رفت، حزب ویراستاران شایسته‌ای برای این کار نداشت. علاوه بر این به‌ترین نویسندگانمان به اجبار در خارج از کشور زنده گی می کردند.

برای پیش‌گیری از تعطیلی روزنامه و برای حفاظت از ویراستاران واقعی، کارگران با عنوان جای‌گزین یاری‌مان می‌کردند. آن‌ها نام خودشان را به روزنامه دادند، در حالی که گروهی دیگر ویرایش می‌کردند. مقاله‌ای تند در دفاع از طبقه‌ی کارگر باعث می‌شد که همه‌ی آن‌ها به زندان بیفتند.

ناتاشا اغلب با این ویراستاران اسمی در ارتباط بود. نه همه‌ی آن‌ها کاملاً تعصب طبقاتی داشتند و نه به طور کامل درکی از دلیل به زندان افتادن‌شان. برخی از آن‌ها چون بی‌کار بودند و چاره‌ای نداشتند، برای همان بیست و پنج تا سی روبل پرداخت ما در ماه در مدت زمانی که به زندان می‌افتادند می‌آمدند.

طبیعتاً گاهی این افراد متزلزل می‌شدند. ناتاشا بارها و بارها با آن‌ها صحبت می‌کرد و اهمیت روزنامه‌ی کارگری را یادآوری می‌کرد. البته، خیلی پسندیده نیست که بگوییم: "ما مقاله می‌نویسیم و شما با زندان رفتن به خاطر آن به ما لطف کنید". آن‌ها می‌بایست با هم‌دردی فراوان برای اهداف روزنامه‌ی کارگری تشویق شوند. لازم بود آن‌ها ترغیب اخلاقی شوند، تا موضوع ناخوشایند زندان رفتن را بپذیرند. برخی از آن‌ها حتا به حبس‌های طولانی‌مدت محکوم شدند. ناتاشا چندین ماه روی این مسئولیت دشوار کار کرد.

در آن زمان *پراودا* نفوذ فوق العاده‌ای بر ذهن توده‌های کارگری داشت. *پراودا* نسل جدیدی از خواننده‌گان بلشویکی را تربیت کرد که در آغاز انقلاب ۱۹۱۷، توده‌ی منجمدی را تشکیل می‌دادند؛ روحی در آنها دمیده شد و با یک انضباط آهنین به هم گره خوردند. رفقای بسیاری در کار *پراودا* شرکت می‌جستند. اما *ناتاشا* بود که نبض خیلی کارها را در دست داشت. در میان خیل عظیم توده‌های زحمت‌کش و کارگران انقلابی کار می‌کرد، مشتاقانه گروه‌های کارگری را که برای نخستین بار به جنبش می‌پیوستند ملاقات می‌کرد، و موقعیت‌اش در روزنامه این فرصت را به او می‌داد که با بسیاری از آنها تماس مستقیم داشته باشد و ذهن‌شان را متوجه‌ی خط‌مشی‌های بلشویکی کند.

به ویژه در برابر زنان کارگر، *ناتاشا* توانایی شگرف‌اش را به عنوان یک سازمان‌ده نشان داد. او در سازمان‌دهی روز جهانی زن در روسیه نقش پیش‌رو داشت. واقعیت جالب این بود که از زمانی که *ناتاشا* به دفتر روزنامه آمد زنان بیشتر و بیشتر به دفتر *پراودا* می‌آمدند. او در اتاق کوچک‌اش در دفتر می‌نشست و برای حضور زنان کارگر در جنبش همه‌گانی طبقه‌ی کارگر برنامه‌هایی می‌ریخت.

تنها از سال ۱۹۱۳ بود که زنانِ کارگرِ روسیه از روزِ جهانیِ زن آگاهی یافته بودند و از این تاریخ است که سازمان‌های کم و بیش منظم‌شان پا گرفت. زنانِ کارگرِ مانندِ کارگرانِ سراسرِ جهان شروع به تحقق‌بخشیدن به همبستگیِ خود با دیگر رفقایِ کارگر در سراسر جهان کردند، آن‌ها دریافتند که همبستگیِ راه‌رهایی از فقر است و این خواسته برایِ زنانِ کارگرِ زمانی عملی می‌شود که طبقه‌ی پرولتاریا در مبارزه با طبقه‌ی سرمایه‌دار به پیروزی برسد. با این حال، برای ننگه داشتنِ نفوذمان بر جنبش می‌بایست با منشویکی که تلاش می‌کرد آن را تحت سلطه‌ی احزابِ سرمایه‌داری در آورد نیز پیکار می‌کردیم.

ساموئیلو و/ در کارِ بزرگِ حزب برای سازمان‌دهیِ نخستین روزِ جهانیِ زن نقشِ مهمی ایفا کرد؛ تا زنانِ کارگر روزِ خودشان را به رسمیت بشناسند؛ برای برانگیختنِ آگاهیِ طبقاتیِ زنان تلاش‌ها کرد و افقِ دیدشان را به مساله‌ی درکِ همبستگیِ جهانی گسترش داد. او تلاش‌های خلاقانه‌ی بی‌چشم‌داشتش را به ویژه صرفِ این شاخه از ساختارِ حزب کرد.

به عنوانِ بلشویکیِ مصمم با سال‌ها تجربه در زمینه‌ی فعالیتِ انقلابی، این کار را در مسیرِ اهدافِ بلشویک سازمان‌داد. هشیارانه به موضوع نزدیک می‌شد، به طرحِ سازمان‌دهیِ کار فکر می‌کرد و اغلب از رفقایِ

پراودا در این باره مشورت می جست و کار را در جهت خدمت به تقویت جریان اصلی مبارزه‌ی طبقه‌ی انقلابی هدایت می کرد.

ساموئیلو و اغلب در مورد انتشار مجله‌ی زنان با رفقا بحث می کرد. احیای اساسی جنبش کارگری در روسیه در این زمان هم‌چنین در گرو بازتاب منافع رو به رشد زنان کارگر حاضر در این جنبش بود. آن‌ها اتحادیه‌هایی بر پا کردند، در جنبش اعتصابی و جنبش بیمه شرکت جستند، برای روزنامه نوشتند، به تظاهرات روز یکم ماه می رفتند و غیره. برای پراودا غیر ممکن بود که به گونه‌ای موثر با جنبش زنان ارتباط برقرار کند. بزرگ‌ترین رویای ساموئیلو و انتشار نشریه‌ی "زن کارگر" بود. بعدها، این رویا به حقیقت پیوست و باید گفت که ساموئیلو و حوزه‌ی راستین فعالیت خود را یافته بود؛ او تلاش‌های اش را بر جنبش زنان متمرکز کرد و چون سازمان ده و مشوقی عالی برای زنان بود در این حوزه فعالیت می کرد و فعالیت او در این حوزه سبب رشد و ارتقای او پس از انقلاب شد.

همه‌ی کسانی که او را در دوره‌ی فعالیت غیر قانونی پراودا و در کنفرانس‌های زنان پس از انقلاب دیده بودند می دانستند که این فریادی واقعی و جوهره‌ی ذاتی او است.

پس از آن که حزب گرد آمد تا درباره‌ی کارگران زن تصمیم‌گیری کند، ناتاشا با شور ذاتی‌اش، به همراه گروهی از زنان کارگر که حالا جزیی از حزب بودند و تعدادی از رفقای بلشویک (س. م. پازنر، پ. ف. کودلی و دیگران)، تدارک روز جهانی زن را آغاز کرد.

در ژانویه ۱۹۱۳ به درخواست یک گروه از روشن‌فکران لیبرال مدافع سرمایه‌داری، کنگره‌ای برای آموزش زنان کارگر منتخبی که تأیید شده بودند برگزار شد. موضوع اصلی مورد بحث در این کنگره، "برتری مرد" بود. پرودا در این رابطه نوشت که می‌توان به نتایج بزرگی دست‌یافت و صدای واقعی توده‌های زنان شنیده شود، اما نه در این کنگره، بل که در روز جهانی زن که توسط پرودا سازمان‌دهی شده است.

نخستین مقاله‌ی پرودا خطاب به کارگران زن، درخواستی پرشور بود از زنان روسی برای پیوستن به صفوف کارزار طبقه‌ی کارگر، برای تبدیل شدن به بخشی از جریان قدرت‌مند جنبش انقلابی کارگری جهانی.

پس از این مقاله، پرودا سدشکنی‌های نظام‌مندی را در ستون‌های‌اش ادامه داد. یک سلسله مقالات درباره‌ی وظایف روز جهانی زن و این که چه‌گونه برگزار شود تا زنان کارگر روسیه آن را به عنوان روز خود احساس کنند، چاپ شد. نخستین روز جهانی زن هم‌چنین فرصتی برای بررسی نیروهای ما تصور می‌شد.

(اتحادیه‌های کارگران سوزن‌سازی، نساجی، و غیره) را برای پژوهش و بررسی شرایط زنان کارگر و فرستادن داده‌ها به *پراودا* تشویق کرد. تمام توجه بر جای‌گاه طبقاتی زنان، جای‌گاه‌شان در صنعت و غیره متمرکز شده بود. همین‌طور که مطالب می‌رسید، ستون "کار زنان" و بخش جدید "برای روز جهانی زن"، به‌طور مرتب در *پراودا* چاپ می‌شد.

مبارزه‌ی طبقاتی که در برابر تهاجم سرمایه‌داری در حال رشد بود (که در این دوره‌ی انفعالی، در تطابق با شرایط "قانون اساسی" دوما‌ی به اصطلاح سوم ژوئن بسیار موفق بود)، مطالب روشن و مشخص بسیاری برای ستون زنان به ارمغان می‌آورد. تحریم به کارخانه‌های نساجی کشیده شد. بحران‌های موجود منجر به کاهش دست‌مزدها گشت و طلب‌کارانه به زنان گفته شد "از کنار خیابان‌ها درآمد کسب کنید". هشت‌صد تن از زنان کارگر کارخانه‌ی «لافرمه» اعتصاب کردند.

ساموئیلو وا همه‌ی این مطالب را جمع‌آوری کرد و علاوه بر این برای "ستون زنان" مقالات بسیاری نوشت که بر روی این مساله متمرکز بودند که در چنین موقعیتی چه روشی عمیقاً به سود زنان است و مسائلی از قبیل نتیجه‌ی اعتصابات و نقش زنان در مبارزه با افزایش هزینه‌های زنده‌گی و ناز و غمزه‌ی (بی‌توجهی) دولت در قبال مساله‌ی

زن و هدف‌اش برای ارائه‌ی یک لایحه‌ی قانونی در دوما برای استخدام بازرسان زن در کارخانه‌ها را مطرح می‌کرد.

تلاش کارفرمایان برای جلب زنان کارگر به سازمان‌های‌شان، موجب شد تا ناتاشا خشم‌گینانه مقاله‌ای آتشین بنویسد و در آن زنان کارگر را برای پیوستن به سازمان‌های طبقاتی خودشان – اتحادیه‌های کارگری – فراخواند.

در همان زمان، کارهای تدارکاتی پیوسته و باثباتی به طور مخفیانه توسط زنان کارگر تشکیلات مخفی حزب در حال انجام بود. تعداد زیادی از زنان – کارگران حزب بلشویک – برای تهیه‌ی گزارش و آماده ساختن سخن‌رانی از بین کارگران زن فعالی که حالا دیگر بسیار برجسته شده بودند (الکسیوای بافنده، پائولو و غیره) از مطالب گردآوری شده‌ی پرودا/ از نشست‌ها، اتحادیه‌های کارگری، کلوب‌ها و اجتماعات مختلف کارگری استفاده می‌کردند. ناتاشا شرکت فعالی در این کار داشت. به این ترتیب در نخستین روز جهانی زن، زنان کارگر سخن‌رانی‌هایی پر شور و فصیح پر از مطالب منسجم برگرفته از زنده‌گی کاری‌شان ایراد و عمق استثمار زنان کارگر را افشا کردند و نشان دادند که چه‌گونه به شکلی مضاعف تحت ظلم بوده‌اند و محروم، حتا از آن حقوق ناچیزی که کارگران مرد برخوردار بودند.

۲۳ فوریه (۸ مارس، در تقویم جدید) نزدیک می‌شد. تحرکاتِ پرودا/ دشمنانِ طبقه‌ی کارگر را به تکاپو واداشته بود. گروهی از لیبرال‌ها که "زنانِ پیش‌رو" را منتشر می‌کردند کمپینِ ننگینی علیه پرودا/ راه انداختند و اعلام کردند که افرادِ دانش‌گاهی هم روزِ زن را برگزار خواهند کرد.

ساموئیلو و/ با اطمینان و با تعصبی شدید به نماینده‌گی از زنانِ کارگری که تصمیمِ قطعی برای شرکت در روزِ جهانیِ زن گرفته بودند به این فمینیست‌ها پاسخ گفت. حمله‌ی "زنانِ پیش‌رو" نشان داد خطِ تاکتیکی که در سازمان‌دهیِ توده‌هایِ زنانِ کارگر توسطِ بلشویک‌ها دنبال می‌شود، به شدت با توجه به اصول و روح و روانِ مارکسیسمِ انقلابی پا گرفته است.

۲۳ فوریه ۱۹۱۳ – تاریخی که به عنوانِ نخستین روزِ جهانیِ زن تثبیت شد – یک شنبه بود. به منظورِ دریافتِ مجوزِ پلیس برای برگزاریِ جلسات در این روز (با توجه به مقرراتِ مشروطِ ۴ مارس ۱۹۰۶)، تصمیم به برگزاریِ جلساتِ "نشستِ علمی" گرفته شد.

بازنگری شماره‌هایِ پرودا/ در سال ۱۹۱۳ و دیدنِ میزانِ علاقه‌ی زنان و مردانِ کارگری به این روز، آموزنده خواهد بود. در آغاز، یک کارگر

(کارگر زنی که شاید می‌ترسید نام‌اش فاش شود) از شرایط سخت کارگران زن می‌نویسد، از دست‌مزد کم، از آزار دیدن توسط دختران کارگر مورد توجه سرکارگر و غیره. چند روز بعد، کارگر زن دیگری از همان کارخانه برای‌مان می‌نویسد (ظاهراً او به دفتر ناتاشا آمده بود). در ابتدا ما سخنان اعتراضی را خواندیم، و سپس اعلان اعتصاب رخ داد.

هم‌واره سطوح جدیدی از زنان کارگر به ما می‌پیوستند، در ابتدا کارگران نساجی و سپس کارگران اتحادیه‌ی سوزن‌سازی، زنان رخت‌شوی، زنان کلاه‌دوز و غیره.

برای زمانی طولانی کارگران زن در صنعت لاستیک خارج از جنبش باقی ماندند. با این حال در ۱۹۱۴ موارد متعددی از مسمومیت گسترده در کارخانه‌ی لاستیک «تری انگل» و دیگر کارخانه‌های صنعت لاستیک خشم پرولتاریا را نه تنها در سن‌پترزبورگ بل که در همه‌ی روسیه برانگیخت.

ابتدا، تلاشی برای مشمول بیمه شدن زنان در برابر حوادث تحت "قانون بیمه‌ی کارگران" صورت گرفت، این در واقع ابزاری برای سازمان‌دهی آنان بود، اما زنان از این کار خودداری نموده و فرم‌های بیمه را پاره کردند. رفتار آنها در این زمینه، نه به این خاطر که از زنان صنایع دیگر

شرایط به‌تری داشتند، بل که به این دلیل بود که با اضافه‌کاری در فضای مملو از دود کارخانه می‌توانستند تنها ۸۰ کوپک تا ۱ روبل درآمد روزانه داشته باشند، در حالی که برای مثال کارگران نساجی حداکثر ۶۰ کوپک درمی‌آوردند و متوسط دست‌مزد ماهیانه ۱۲ روبل بود. اما نگرش آن‌ها پس از موفقیت روز جهانی زن تغییر کرد، حتا این برده‌گان مطلق سرمایه از اطاعت اربابان خود سر باز زدند: آن‌ها با شگفتی بسیار و انزجار از کارفرمایان، شروع به اعتراض و تهدید به اعتصاب کردند.

ساموئیلو و/ با هیجان و شور و شوقی عمیق و روینده مشاهده می‌کرد که چه‌گونه در سایه‌ی توجه و مراقبت پر/ودا، ارتش انقلابی نوپا در حال رشد بود و زنان کارگری که برای سال‌ها تحت ستم و برده‌گی قرار گرفته بودند، اکنون برخاسته‌اند.

با خرسندی و زنده‌گی که تباه شد،

سال‌ها در بند زنجیرهای بنده‌گی بودی،

سال‌ها سر خم کردی، در خود شکستی

سال‌ها در تیره‌گی نادانی زیستی

سال‌ها اربابان، ستم‌گرانه به سخره‌ات گرفتند

دل گرم از سستی و بی‌بنیه‌گی تو...
اما افسون شکسته شد. در کتاب زنده‌گی
داستان پیروزی‌ات را خواهیم نوشت
جسورانه مارش می‌زنیم، کارگر زن. بگذار مسیرات
با مشعل آزادی نورانی شود.
می‌دانم که کارگر مرد یاورات خواهد بود
در این مبارزه‌ی دشوار و شایان.
«ایلیا والودینسکی»

[شعر پرولتری که در سال ۱۹۱۳-۱۹۱۴ به روز جهانی زن اختصاص
داشت. مجله‌ی زنان کارگر برای چاپ این شعر (شماره ۳، سال ۱۹۱۴)
توقیف شد.]

موفقیت در فعالیت صورت گرفته توسط پراودا و ساموئیلو و، انتظارات را
بالا برد. در ۲۳ فوریه در نهایت شگفتی پلیس "نشست علمی" با حضور
جمعیت چشم‌گیری از زنان کارگر همه‌ی پیشه‌ها و همه‌ی صنایع همراه
و ارتش منظمی از زنان کارگر انقلابی بود.

از سویی پلیس "بسیار دیر!" به تکاپو افتاد و جمعیتِ شاد و پر شور با وجودِ قرنطینه‌ی پلیس پیوسته بیش‌تر شد. به‌گونه‌ای که تالارِ بورسِ کلاشینکوف گنجایشِ همه‌ی آن‌ها را نداشت.

پراودا/ شماره‌ای ویژه‌ی این روز را با مضمونی بسیار انقلابی چاپ کرد. کارگرانِ زن روزِ جهانیِ زن را گرمی داشتند و پیوندشان با صفوفِ مبارزه‌ی پرولتاریا را تبریک گفت. این روز را به عنوانِ نشانه‌ی مرحله‌ای که جنبشِ زنانِ کارگر را به سطحِ جنبشِ همه‌گانیِ کلِ طبقه‌ی کارگر افزایش داده بود معرفی نمود و اشاره کرده بود که زنانِ کارگر به گرمی به ندای آنان پاسخ گفته بودند. سخن‌رانانِ جدید در این جلسه‌ی به‌یاد ماندنی به خوبی از عهده‌ی کارشان بر آمدند و چشمِ امید همه به آن‌ها بود.

پراودا/ نوشت:

"برای حضار دست‌گیریِ زنی سرسخت که از تمام حقوقِ اجتماعی در جامعه‌ای مدرن محروم شده بود تصویر شد. در عینِ حال سخن‌رانان صراحتاً بر تمایزِ هشیارانه بین جنبشِ زنانِ طبقه‌ی کارگر و تشکیلاتِ سرمایه‌داری زنان، ارتباطِ نزدیکِ جنبشِ زنانِ طبقه‌ی کارگر با منافع و وظایفِ طبقه‌ی کارگر به عنوانِ یک کل؛ و بر این که این جنبش در

جبهه‌ی همه‌گانیِ پرولتری نباید شکافی را موجب شود و در عوض باید آن را تقویت کند تاکید کردند. اگر جنبش کارگران رودخانه‌ی جاری نیرومندی را می‌ماند، جنبش زنان یک جریان فرعی است که آن را با نیروهای تازه بیش‌تر و پرمایه‌تر می‌کند.

در کنار جلسات بورس کلاشینکف، "نشست‌های علمی" در کلوب‌ها و دیگر تشکل‌های تحت کنترل سازمان‌های بلشویکی نیز برگزار شد.

هر شماره‌ی *پراودا* به جزئیات وضعیتی می‌پرداخت که در آن مراسم روز جهانی زن گرفته شده بود. خلاصه‌ی مطلب سخنرانی‌ها به همراه نام سخنرانان اعلام شد به نحوی که تمام زنان کارگر آن‌ها را می‌شناختند، کادر جدیدی که برای نخستین بار به جهان اعلام کرد که کارگران زن روسی دست‌یاری خود را به سوی کسانی که در برابر بی‌دادگری و بی‌دادگر می‌جنگند دراز می‌کند.

نداها پاسخ داده شده بود. روز جهانی زن واکنش چشم‌گیر زنان زحمت‌کش را برانگیخته بود. *پراودا* مکاتبات اپراتورهای تلفن، خدمت‌کاران خانه‌گی، کارگران بیمارستان، زنان رخت‌شور و غیره را منتشر کرد. هم‌چنین پیام‌های تبریک روز جهانی زن که از شهرهای مختلف فرستاده شده بود منتشر نمود.

یکی از بزرگ‌ترین وظایف متحدسازی طبقه‌ی کارگر و سازمان‌دهی آن، در برابر قیام ناگهانی نیروهای انقلابی مبارزه برای نظریه‌ی لنینیستی در مخالفت با آبکی‌کردن و عوام‌پسندسازی خواسته‌های انقلابی پرولتاریا بود.

ساموئیلو و مجموعه مقالاتی در زمینه‌های گوناگون برای *پراودا* نوشت؛ در بحث‌ها و منازعات شرکت می‌کرد، اما نوک پیکان‌اش بالاتر از همه، روزنامه‌ی منشویک به نام "لوک" را نشانه گرفت که اظهار داشته بود ارگان آگاهی طبقاتی زنان کارگر در قرن نوزدهم اوست و نه *پراودا*، و این که *پراودا* تنها به بخش‌های عقب‌مانده التماس می‌کند. نیرو و دقت تاخت او به حدی بود که لنین اشاره‌ی خاصی به یکی از مقالات او کرد که در ۱۲ مارس در *پراودا* چاپ شده بود.

توسعه‌ی جنبش زنان پیوسته رو به جلو بود و در دسامبر ۱۹۱۳ لنین نامه‌ی ویژه‌ای برای خواهر خود «آنا/لیزارو» فرستاد که در آن به زنان کارگری که برای مبارزه برخاسته‌اند اشاره می‌کند و ضرورت سازمان‌دهی نیروهای جدید انقلاب را با انتشار ویژه نامه‌ی زنان با نام "زن کارگر" گوش‌زد می‌نماید و پیش‌نهاد کرد که او آن را سازمان‌دهی

کند. لنین همواره توسعه‌ی جنبش زنان کارگر را با بیش‌ترین اهمیت و توجه دنبال می‌کرد.



لنین در حال خواندن پراودا

رفیق الیزاروا در کتاب‌اش "عصر زوستا و پراودا" توضیح می‌دهد چه‌گونه وظیفه‌ای را که برادرش به او سپرده بود، به سرانجام رساند:

"در دسامبر ۱۹۱۳ نامه‌ای از ولادیمیر ایلیچ به زبان انگلیسی دریافت کردم که در آن نوشته بود من باید به سازمان‌دهی انتشار مجله‌ای برای زنان کارگر بپردازم، گوش‌زد کرده بود که افراد مناسبی را برای هیات تحریریه انتخاب کنم، اما در آغاز کار، مساله می‌بایست مخفی بماند.

بعدها، ایده‌ی مجله به واسطه‌ی روزمیرووویچ — که به تازه‌گی از خارج از کشور بازگشته بود — و ساموئیلو وا با موفقیت چشم‌گیری روبرو شد.

"در آن زمان ساموئیلو وا — سر دبیر پراودا بود — بیش از حد درگیر کار بود. او اغلب در این باره با من سخن می‌گفت و فکر می‌نمودم که با گرفتن کار جدید موافقت نخواهد کرد، اما او با شور و شوق زیاد آن را پذیرفت. پنجمین ویراستارمان را دعوت کردیم "منترینسکایا"، و به سرعت به گردآوری مقالات برای چاپ نخستین شماره‌ی مجله در بیست و سوم فوریه — روز جهانی زن — پرداختیم. تصمیم داشتیم که مجله‌ای عامه‌پسند و محبوب انتشار دهیم. مشکل عمده کمبود منابع مالی بود. یک لیست اشتراک در پراودا افتتاح و شروع به جمع‌آوری پول کردیم. کارگران پول خود را به کوپک می‌فرستادند، به معنای واقعی کلمه به کوپک. برای مدتی طولانی نتوانستیم اتاقی برای دفتر مجله پیدا کنیم."

در نهایت، نخستین جلسه‌ی هیات تحریریه در آپارتمان ساموئیلو وا برگزار (۶ فوریه ۱۹۱۴) و به خوبی و خوشی تمام شد، اما در جلسه‌ی دوم (۱۸ فوریه)، پلیس از راه رسید و هیات مدیره — روزمیرووویچ، دراپکینا، ساموئیلو وا نیکولایوا و همان شب، منترینسکایا — را بازداشت کرد. تنها الیزاروا باقی مانده بود. با این حال انتشار نخستین شماره‌ی

مجله با دشواری زیادی همراه شد. احساسات زیادی را برانگیخت و تنها موضوع گفت و گو در کارخانه ها شد. بازداشت تمام افراد هیات تحریریه و دست گیری های گسترده در میان کارگران زن در کارخانه ها مجله ای تازه متولد شده را در موقعیت دشواری قرار داد و به راستی شرایط بسیار سختی بود — بدون پول، بدون مخاطب، بدون افرادی که در آن کار کنند و این بار ساموئیلو و، که عاشقانه مشتاق به انجام این کار بود، در زندان به سر می برد.

اما این کار به رغم تلاش های پلیس سرگرفت. رفیق الیزاروا در دنباله ای داستان خود می نویسد: "وقتی به خیابان یامسکایا که دفتر مجله ای "زن کارگر" در آن واقع شده بود رسیدم پشته ای از مکاتبات و تبریكات به مجله ای جدید را دیدم، هم چون نسیمی از روح شجاعت و لذت که به شدت خلق و خوی مرا تغییر داد. چنین شادی تأثر برانگیزی، چنین ایمان شکست ناپذیری در موفقیت هدف تازه، چنین آمادگی ای برای فداکاری، همه از آن نامه های ساده و بی تکلفی بر می خاست که از دورترین نقاط روسیه برای مان فرستاده شده بود. هم چنین مقادیر زیادی پول برای اشتراک فرستاده شده بود، مبالغی که کوچک به کوچک جمع آوری می گشت. فکر می کنم تصور داشتن ارگانی که متعلق به خود

آن‌هاست در میان توده‌ها سخت ریشه دوانده بود. می‌توانستم جرأت و اراده‌ی این توده‌ها را حس کنم.

بعد از آن زنان کارگر در ابتدا با ترس و شرم تماس‌شان را با دفتر آغاز کردند و به دفتر پرآودا می‌آمدند. به ویژه دست‌یارِ پرانرژی‌ام /میلیا سالنین از کارخانه‌ی آیواز را به یاد می‌آورم. از همه‌ی آن‌ها همان شور و شوقِ گرم را برای مجله خودشان می‌دیدم، همان اعتقادِ شکست‌ناپذیری که در برابر هر مانعی روی پای خود می‌ایستادند، باید بر روی پاهای خود می‌ایستادند.

"زنان کارگر از نو شروع به برقراری ارتباط در کارخانه‌ها کردند و در توزیع روزنامه اعتماد به نفس پیدا نمودند. یک چاپ‌خانه برای چاپ به‌تر مجله پیدا شد و من شماره‌ی دوم را آماده کردم. به جای سرمقاله، درخواستی خطاب به زنان کارگرِ کارخانه‌ی آیواز چاپ شد: رفقا، زنان کارگر، با فداکاری‌ها و تلاش‌های بسیار توانستیم مجله‌ی خودمان "زن کارگر" را به راه بیاوریم. شماره‌ی نخست بیرون آمد. زنان کارگر، وظیفه‌ی ماست که به مجله کمک کنیم. زنان کارگر را برای توزیع گسترده‌ی مجله فرا خوانید. مشترکین ثابتِ نشریه را گرد هم آورید، مبالغِ اشتراک را جمع‌آوری کنید و به‌تر از همه، برای مجله بنویسید."

این چنین بود که رویای ساموئیلو وا به حقیقت پیوست.

فعالان و سازمان دهنده گان روز جهانی زن به لطف پلیس و عوامل تزار از پست های شان کنار رفتند، اما موج قدرت مندی که لحظه به لحظه در حال افزایش بود نمی توانست متوقف شود.

در پرودای ۲۳ فوریه ۱۹۱۴ ساموئیلو وا با زبانی ساده، روشن و مؤجز که سبب برانگیختن میلیون ها زن زحمت کش شد به شرح وظایف در روز جهانی زن پرداخت. او نوشت:

"روز به روز، توسعه ی گسترده ی سرمایه داری نه تنها کارگر مرد، که همسرش، خواهرش و دخترش را بیش تر به گرداب زنده گی صنعتی می کشاند. هزارها و ده ها هزار کارگر زن در بخش های گوناگون صنعت از جمله صنایع فلزی حضور دارند. سرمایه داری همه ی آنها را نشانه رفته، به بازار کار می کشاند و جوانی، ضعف فیزیکی و مهر مادری زنان را نادیده می گیرد. تنها نیروی کار ارزان و مطیع را به رسمیت می شناسد. وقتی زنان به کارخانه ها رفتند و هم چون مردان روی ماشین آلات مشابه مشغول کار شدند، جهان جدید و روابط جدیدی را با مردم در پروسه ی صنعت کشف کردند. مبارزه ی کارگران را برای بهبود شرایط شان دیدند. و زنان کارگر هر روز بیش تر و بیش تر متقاعد شدند که شرایط کاری

آن‌ها را با کارگرانِ مرد در کارخانه‌ها پیوند می‌دهد، که همه‌ی آن‌ها یک نفعِ مشترک دارند و دریافتند که بخشی از یک خانواده‌ی بزرگِ صنعتی‌اند که منافع‌شان با تمامِ افرادِ طبقه‌ی کارگر گره خورده است.

"درست است که با توجه به شرایطِ تاریخی، خانواده‌گی و غیره، رشدِ آگاهیِ طبقاتی خیلی کند پیش می‌رود، اما بیداریِ آگاهیِ طبقاتیِ کارگرانِ زنِ واقعیتی است که نمی‌شود نادیده گرفت. زنانِ کارگر بیش‌تر و بیش‌تر در اعتصابات از جمله جنبشِ اتحادیه‌ی کارگری و کمپینِ بیمه شرکت می‌کنند. به زنده‌گیِ زنانِ کارگر در کشورهای دیگر و چشم‌اندازِ جهانیِ علاقه‌مند می‌شوند. روزِ جهانیِ زن اهمیتِ تشکیلاتیِ فراوانی دارد".

ناتاشا در ادامه به مقایسه‌ی نقشِ روزِ جهانیِ زن با روزِ اولِ ماهِ می می‌پردازد. نخستین روزِ جهانیِ زن در روسیه در سالِ ۱۹۱۳ کمپینِ پرتلاطمی بود که دلایلِ برده‌گیِ دو چندانِ زنانِ کارگر و روش‌هایی برای رهایی‌شان را در رأسِ اهدافش قرار داده بود؛ اما بنیادِ سازمان‌یافته‌ای برای کارِ زنانِ پرولتر ایجاد نکرده بود. بنابراین در سالِ ۱۹۱۴ کمیته‌ی مرکزیِ *RSDLP* (بلشویک‌ها) تصمیم گرفتند فعالیت‌های گسترده‌تر و فشرده‌تری را ادامه دهند. در ابتدای سال

کمیته‌ی ویژه‌ای تحت نظارت کمیته‌ی مرکزی به منظور سازمان‌دهی جلسات روز زن در تعدادی از سالن‌های نواحی پرولتری راه‌اندازی شد و نماینده‌گان داوطلب کارخانه‌ها و کارگاه را برای سازمان‌دهی جلسات و نیز برای کار در هیات تحریریه‌ی زن کارگر آموزش دادند.

کار با نوسان پیش می‌رفت. مجوز برگزاری سخنرانی‌ها رسید، ترتیب سالن‌ها داده شد، مسئولین جلسات منصوب شدند و سخنرانانی برای تکمیل سخنرانی‌های اصلی، از میان زنان کارگر انتخاب شدند تا شرح مفصل زنده‌گی‌شان را در کارخانه‌ها بازگویند، تا ایده‌های اصلی بیان شده در سخنرانی را توضیح و ارائه دهد. موضوعات سخنرانی نه تنها در کمیته، که در تعدادی از واحدهای بلشویکی در کارخانه‌ها، که اغلب نماینده‌گان خود را برای حضور در جلسات کمیته می‌فرستادند نیز مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت. نماینده‌گان زن دسته‌دسته از کارخانه‌ی آیواز – که در آن زمان در خط مقدم این کار بود – می‌آمدند (نیکولا یوا، امیلیا سولنین).

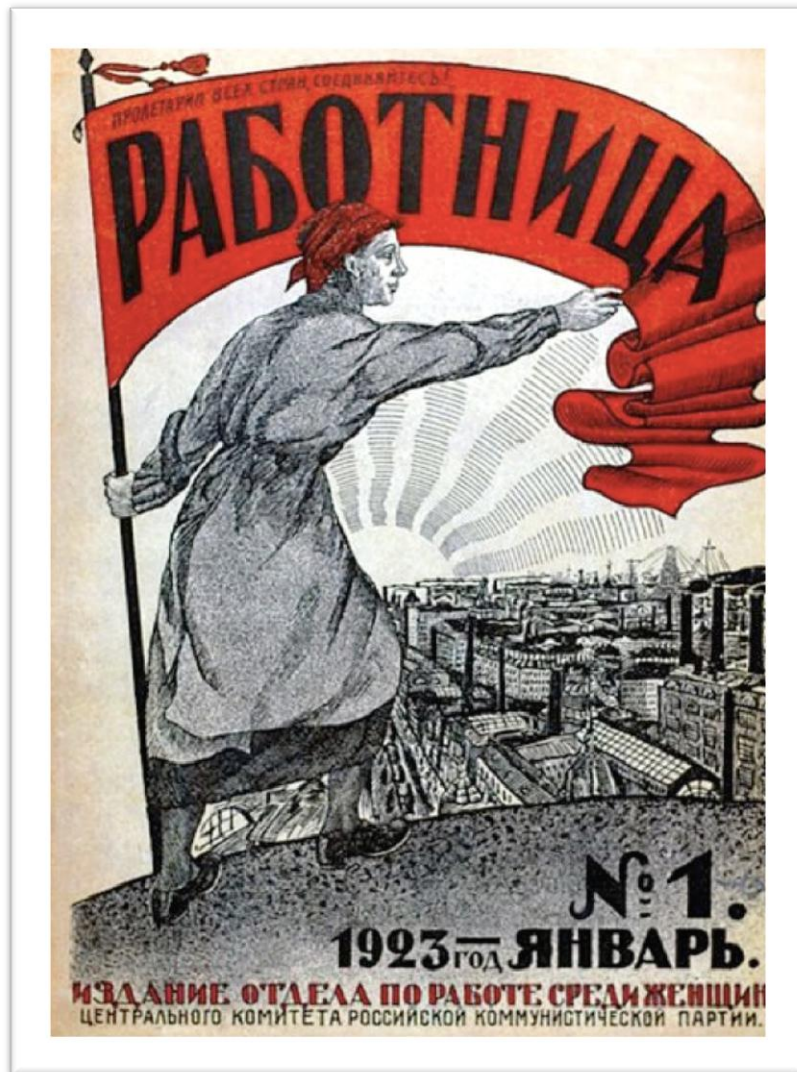
وسعت و جنب و جوش کار این جنبه‌ی منفی را داشت که پیش‌اپیش توجه پلیس به ۲۳ فوریه جلب شده بود. یک روز در نهایت شگفتی حصار ناگهان پلیس به دفتر روزنامه یورش برد. از آن جا که مجله در فهرست "مجاز" بود جلسه‌ی هیات‌مدیره کاملاً قانونی بود اما این اجازه

برای پلیس جز تکه کاغذی بی ارزش نبود. هیات تحریریه آن حکم قانونی شوم را دیدند که نوشته شده بود: «پی گیری اتهامات و بازداشت تمام حاضرین صرف نظر از نتیجه ی جست و جو». در مجموع سی نفر از جمله گروهی از زنان فعال کارگر دست گیر شدند.

در سال ۱۹۲۱ مجله ی کمونیستی زن مقاله ای را به قلم ساموئیلو وا چاپ کرد که در آن با حرارت توضیح داده بود چه گونه افراد دست گیر شده روز جهانی زن را در زندان جشن گرفته اند. سر و صداها همه ی مسئولین زندان را هراسان ساخته بود و فریادها حتا در خارج از زندان در خیابان شنیده می شده است.

اما روز جهانی زن تنها در زندان برگزار نشده بود. درست است که برگزاری هرگونه جلسه ای در سن پترزبورگ ممنوع گشت. تنها یک جلسه در سالن فئودورو و/ در خیابان بولشایا گریبتسکایا برگزار شد. تعداد زیادی از زنان و مردان کارگر به محل جلسه آمدند و در خیابانها ازدحام کردند. خیلی ها به سالن فئودورو و/ آمده بودند به طوری که نیمی از آنها نتوانستند داخل شوند (گنجایش سالن ۵۰۰ نفر بود). سخنرانان منترینسکایا و پائولوف – زنی کارگر – بودند. جلسات دیگر به خاطر دست گیری سخنرانان برگزار نشد. پلیس در سخنرانی سالن

فئودورو و/ مداخله کرد. جمعیتِ خشم‌گینِ مردان و زنانِ کارگر به خیابان ریختند و سرود مارسیلیز را خواندند. پلیس جمعیت را پراکنده



ساخت. با این حال، مردان و زنانِ کارگر در صفوفِ بزرگ همراه با خواندنِ سرودِ مارسیلیز و دیگر سرودهای انقلابی به خیابان نوسکی

ریختند. دومین روز جهانی زن حاکی از رشد آگاهی طبقاتی زنان و سازمان‌دهی به مراتب به‌ترشان بود.

روز جهانی زن نه تنها در سن‌پترزبورگ، بل که در مسکو و بسیاری شهرهای دیگر برگزار شد. تمام زنان کارگر روسی از آن آگاه شده بودند. به رغم سرکوب‌ها «زن کارگر» به سرعت فروش رفت، دست به دست می‌گشت، بارها و بارها خوانده می‌شد و باز خوانده می‌شد، و هم‌واره نیروهای تازه نفس را برای مبارزه به هیجان می‌آورد.

هنگامی که بسیاری از مردان و زنان کارگر صنعت لاستیک به علت حرص و طمع کارخانه‌داران و غفلت بازرسان تزاری مسموم شدند، مجله نقش بزرگی را در ارتباط با این حادثه‌ی غم‌انگیز ایفا کرد. *الیزاروا* مقاله‌ی آتشینی با عنوان "آنها عصبانی هستند" نوشت که در شماره‌ی سوم زن کارگر منتشر شد.

مجله‌ی زن کارگر تبدیل به یک مجله‌ی بلشویکی شد که با کویک‌های زنان کارگر پا گرفته و پشتیبانی می‌شد.

ناتاشا، زنان کارگر و انقلاب اکتبر

لنین می گفت "آرامشِ مرگبارِ کنونیِ اروپا نباید ما را گول بزند. اروپا مستعدِ یک انقلاب است. وحشت از هیولایِ جنگِ امپریالیستی و درد و رنجِ ناشی از هزینه‌هایِ بالایِ زنده‌گی، روحی انقلابی را در هر جا به وجود می‌آورد و طبقاتِ حاکم؛ بورژوازی با خادمان‌اش، و دولت‌ها بیش‌تر و بیش‌تر در حالِ گیر افتادن در کوچه‌هایِ بن بست‌اند، به طوری که هرگز نمی‌توانند بدونِ تحولاتِ شگرفِ خودشان را خلاص کنند."

"همین‌طور که در روسیه‌ی ۱۹۰۵ یک خیزشِ مردمی تحتِ رهبریِ پرولتاریا علیه دولتِ تزاری و با هدفِ رسیدن به یک جمهوریِ دموکراتیک آغاز شد، سال‌هایِ آینده، دقیقاً به‌خاطرِ این جنگِ غارت‌گر، مطالبات در اروپا، منجر به خیزشِ مردمی تحتِ رهبریِ پرولتاریا در برابرِ قدرتِ سرمایه‌ی مالی، بانک‌هایِ بزرگ و سرمایه‌داران خواهد شد؛ و این انقلابات جز با سلبِ مالکیتِ بورژوازی و پیروزیِ سوسیالیسم تمام نخواهند شد." (لنین، سخنرانی در انقلاب ۱۹۰۵، مجموعه آثار، جلد

این کلمات در ژانویه ۱۹۰۷ توسط لنین ایراد شد. در ۲۳ فوریه همان سال جنبش توده‌های کارگری آغاز شد— جنبشی که در جولای سال ۱۹۱۴ توسط امپریالیسم متوقف شد. جنگ تنها مسائل را به تعویق انداخت و این تاخیر حلقه را تنگ‌تر کرد. جنبش در مرحله‌ی بالاتر و بر بنیانی محکم‌تر آغاز شد. در ۱۲ مارس وقتی هنوز لنین در ژنو بود، وقایع را چنین ارزیابی کرد:

"پیش‌بینی سوسیالیست‌های وفادار به سوسیالیسم بدون تسلیم شدن در برابر مسمومیت روح این جنگ وحشیانه و سبانه، درست از آب در آمده است. انقلاب نخست به خاطر جنگ غارت‌گر جهانی در میان سرمایه‌داران کشورهای مختلف ناکام ماند، جنگ امپریالیستی یعنی جنگ تقسیم غنایم در میان سرمایه‌داران برای له کردن اقشار ضعیف، در حال تبدیل به یک جنگ داخلی است، یعنی جنگ کارگران با سرمایه‌داران، جنگ زحمت‌کشان و ستم‌دیده‌گان با ستم‌گران، با تزارها و پادشاهان، زمین‌داران و سرمایه‌داران، جنگ برای آزادی کامل بشریت از جنگ، فقر توده‌ها، ظلم و ستم انسان توسط انسان.

"شرافت و خوش اقبالی پیش‌گامان انقلاب این بود که تنها جنگ مشروع، عادلانه و عظیم، جنگ ستم دیده‌گان در برابر ستم‌گران تلقی می‌شد و در دستان کارگران روسی قرار داشت."

کارگران پتروگراد سلطنت تزار را بر انداخت‌اند. در مبارزه‌ی قهرمانانه‌شان برابر پلیس و ارتش تزار، قیام غیر مسلحانه‌یی را در برابر مسلسل‌ها آغاز کردند و موفق شدند اکثریت سربازان پادگان پتروگراد را به جبهه‌ی خودشان بکشانند. همان چیزی که در مسکو و دیگر شهرستان‌ها رخ داد. تزار، رها شده توسط ارتش خود ناچار شد تسلیم شود و استعفای خود و پسرش را امضا کند. او پیشنهاد کرد که تاج و تخت به برادرش مایکل واگذار شود.

"به علت سرعت زیاد سرنگونی، کمک‌های مستقیم سرمایه‌داران فرانسوی انگلیسی، آگاهی طبقاتی ناکافی در میان کارگران و توده‌های مردم در پتروگراد و به دلیل بسیج و آماده‌گی زمین‌داران و سرمایه‌داران روسی، عاقبت آن‌ها بودند که موفق به تصرف قدرت دولتی شدند." (لنین، انقلاب در روسیه و وظایف کارگران همه‌ی کشورها، مجموعه آثار، جلد ۲۰، ص ۶۴)

این تعریفِ لنین از دولتِ موقتِ فیودورویچ کرنسکی بود که در سال ۱۹۱۷ پس از سقوطِ تزاریسم به قدرت رسید.

البته، کارگران به چنین دولتی اعتماد نداشت‌اند. کارگران سلطنت را سرنگون کرده بودند، برای صلح، برای غذا و برای آزادی جنگیده بودند. کارگرانِ پتروگراد ضربه خورده از سلطنتِ تزار، بلافاصله سازمان خود را تشکیل دادند— هیات نماینده‌گان کارگر- و بی‌درنگ شروع به تحکیم و گسترش آن و تشکیل هیات‌های مستقلِ سربازان و نماینده‌گان دهقانان کردند.

روزِ نخستِ انقلابِ فوریه هم‌زمان بود با روزِ جهانیِ زن. جنگ، توده‌هایِ عظیمی از کارگرانِ زن را گرد آورده بود و دهقانان با واقعیت‌هایِ زنده‌گی در روسیه رو در رو شدند. زنده‌گیِ زنانِ روسی بی‌رحمانه خراب شده بود و زنان به گردابِ مشکلاتِ اقتصادیِ کشور گرفتار شدند. زنان به‌جای همسران‌شان که به جنگ رفته بودند بر ماشین‌آلات کار می‌کردند، در حالی که زنانِ دهقان به دلیلِ نبودنِ اسب مجبور بودند بدونِ خیش زمین را شخم بزنند (اغلب هم شوهر و هم اسب برای جنگ اعزام شده بودند).

زمستان ۱۹۱۶-۱۹۱۷ سخت پیش می‌رفت. قیمت مواد غذایی شدیداً افزایش یافت. کمبود مواد غذایی بود و مردم در صفهای طولانی در فروشگاهها منتظر جیره‌ی غذایی بودند.

در پایان فوریه‌ی ۱۹۱۷ اعتصابات تحت شعارهای "مرگ بر جنگ" و "مرگ بر سلطنت" یکی پس از دیگری در کارخانه‌های بزرگ پتروگراد و مسکو شکل گرفت. این جنبش توسط بلشویکها هدایت می‌شد. زنان کارگر که تعدادشان در کارخانه‌ها بسیار زیادتر شده بود و بار سرپرستی خانواده تا حد زیادی از روی دوش‌شان برداشته شده بود، شرکت فعالانه‌تری در این جنبش داشت‌اند. جنبش زنان به صورت خودجوش آغاز شد. روز جهانی زن برخی اصول تشکیلاتی را نشان داد و زنان تحت شعار "صلح و نان" و "شوهران ما باید از جبهه بازگردند" به خیابانها ریخت‌اند.

همزمانی روز نخست انقلاب فوریه و روز زن تصادفی نبود. اهمیت تشکیلاتی و آموزشی در این روز حتا پیش از جنگ مشخص شده بود. کارگران زن دریافته بودند که رهایی آنها تنها در شرکت یک پارچه‌شان در جنبش طبقه‌ی کارگر است. در دوران جنگ، با افزایش

نقشِ زنان در چرخه‌ی اقتصادیِ کشور جنبش زنان به مرحله‌ی بالاتری از توسعه دست‌یافت.

در ۲۳ فوریه در پتروگراد و به علت درگیری در کارخانه‌ی پوتیلوف که به تظاهرات و به انقلاب پیوسته بودند دولتِ پیشین تلاش کرد تا مانعِ حضورِ زنان در مراسمِ روزِ جهانیِ زن شود. بنابراین حرکتی خودجوش در اعتراض به شرایطِ وحشتناکِ زنده‌گی صورت گرفت که بنیانِ سازمان‌دهی‌اش را روزِ جهانیِ زن – یکی از حلقه‌ها در زنجیره‌ی کار حزب بلشویک – قرار داد.

لنین در ماهِ آوریل وارد شد و کارِ تجدیدِ قوا، سازمان‌دهی و تقسیمِ نیروهایِ بلشویک، آموزش‌شان برای نبردهای آینده، با گام‌هایِ بزرگی پیش رفت. ساموئیلووا که در این زمان در پتروگراد زنده‌گی می‌کرد، با آن انرژی و شور و شوق ذاتی‌اش در صفوفِ بلشویک‌هایِ لنینیست شروع به کار کرد. او نهضت را در بین زنانِ کارگر این‌گونه شرح می‌دهد: "در آغاز تنها گروهِ کوچکی از زنانِ کارگرِ پیشرفت کرده داشتیم؛ محفلی که در زمانِ تولدِ «زنِ کارگر» در دوره‌ی ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۴ گرد هم جمع شده بودند".

او سپس از مفاهیم انقلابی جنگ برای آموزش سیاسی زنان کارگر استفاده کرد، حرکت خودجوش ۲۳ فوریه‌ی ۱۹۱۷ واکنش گرمی را در قلب سربازان بنیان نهاد، به طوری که به جای تیراندازی به انقلابیون سر نیزه‌ی خود را در برابر سلطنت تزار گرفت‌اند و در سه روز تاج و تخت پوسیده‌ی تزار را از پایه‌های‌اش نابود کردند. انقلاب فوریه با انگیزه‌ی قوی نسبت به تشکیلات در کارگران زن رسوخ کرد. آن‌ها مشتاقانه به سازمان‌های حزب آمدند تا عضو حزب شوند، بسیاری‌شان نیز به اتحادیه‌های کارگری پیوستند.

هنگامی که لنین حرکت بیست و یکم آوریل ۱۹۱۷ را به عنوان "شناسایی موقعیت دشمن" شرح داد، او شعار اصلی - وظیفه‌ی کنونی برای دوره‌ی گذار از مرحله‌ی نخست به مرحله‌ی دوم انقلاب - را "برای پیروزی در مرحله دوم انقلاب تدارک ببینیم" تعیین کرد.

این کشور "آزاد" ناگهان با فوران اعتصاب اقتصادی زنان رخت‌شو(عقب مانده‌ترین بخش حتا در صفوف زنان طبقه‌ی کارگر) شگفت زده شد. اما شگفتی هنگامی بیش‌تر شد که یکی از مهم‌ترین درخواست‌ آن‌ها که مطرح کردند، ملی کردن رخت‌شوی‌خانه‌ها و انتقال‌شان به دوما‌ی محلی [شهرداری‌ها] بود. این تقاضا در کاخ توریدا / [مقر دولت موقت] به

«جوزدیف» سوسیال دموکرات، وزیر کار، "نماینده"ی منافع طبقه‌ی کارگر در دولت سرمایه‌داری تحویل داده شد.

اما این "مدافع" منافع طبقه‌ی کارگر مطالبات را "بدموقع" خواند.

اعتصاب رختشوی‌خانه با رشد احساسات انقلابی در میان زنان کارگر پتروگراد همراه بود، کسانی که چشم به کاخ تورید/ دوخته و با دیدگاه‌های "مدافعان" شان که آن‌جا تکیه زده بودند موافق نبودند. ۲۱ آوریل با نارضایتی به پایان رسید. "زنان کارگر نادیده گرفته شدند" اما این امر چشمان ما را باز کرد. کینه‌ی درونی نسبت به سرمایه‌داران افزایش یافت، و ایمان به منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی از بین رفت".

افزایش احساسات انقلابی در میان زنان کارگر از دید ستاد بزرگ انقلاب کبیر اکتبر پنهان نماند؛ مطابق با تصمیم کمیته‌ی مرکزی بلشویک‌ها، انتشار کارگر زن تجدید شد (۱۰ ماه مه)، و مجله به یک‌باره به‌ترین نیروهای کارگران زن پتروگراد را گرد خود جمع کرد.

هیات تحریریه مرکب بود از کروپسکایا، اینس آرماند، استال، کولونتای، الیزاروا، کودلی، ساموئیلو وا، نیکولایو و تعدادی از زنان کارگر پتروگراد. ویراستارهای «زن کارگر» زنان کارگر را دور خودشان جمع کرده بودند، با هیجان بسیار در جلسات شرکت می کردند و اعلامیه هایی علیه جنگ و هزینه های بالای زنده گی منتشر می کردند.

نشست ضد جنگ نقش بسیار ویژه بر عهده داشت که در ماه ژوئن در سیرک چینیزی برگزار شد. این نشست، نشستی جهانی علیه جنگ در جبهه هایی که فیودورویچ کرنسکی و همه ی مطبوعات سرمایه داری پیش روی کرده و تحریکات فوق العاده یی را ادامه می دادند. این نشست کارگران مرد و زن بسیاری را جذب کرد به طوری که سازمان گنجایش این جمعیت را نداشت. نشستی برای سرنگونی [ارژیم] ترتیب داده شد که ساموئیلو وا در آن سخنرانی کرد. این جلسه خشم زیاد مطبوعات سرمایه داری را برانگیخت.

ویراستارهای «زن کارگر» هم چنین فعالیت های سازمانی زیادی را در کارخانه ها راه انداختند. ساموئیلو وا و نیکولایو نقش مهمی در این کار داشتند. هر کارخانه نماینده یی را به هیات تحریریه ی زنان کارگر گسیل داشت. این هیات منحصر به فرد هر هفته گرد می آمدند و در مورد

گزارشات رسیده از مکان‌های مختلف بحث می‌کردند. به این شکل هیات تحریریه از همه‌ی آن‌چیزی که در کارخانه‌ها می‌گذشت آگاه بود و می‌توانست موج انقلابی‌ای که در میان پرولتاریای پتروگراد در حال افزایش بود را حس کند.

انقلاب فرم انقلابی خود را گرفته بود و این نماینده‌گان زن در کارخانه‌ها نمونه‌یی از سازمان دهنده‌گان زن در آینده بودند که توسط واحدهای کارخانه‌یی برای کار در میان زنان کارگر منصوب شده بودند.

در "روزهای ژوئیه"ی ۱۹۱۷ زمانی که دفاتر روزنامه‌ی *پراودا* غارت شد، کارگر زن در شماره‌ی جولای مقالاتی از اعضای کمیته‌ی مرکزی بلشویک منتشر کرد که مفهوم "روزهای ژوئیه" برای توده‌های کارگری را توضیح می‌داد و به مسیری که باید در آینده دنبال شود اشاره داشت. پس از آن دولت «زن کارگر» را هم توقیف کرد. وقتی روز پس از انتشار پلیس کرنسکی به دفتر مجله آمد کسی آن‌جا حضور نداشت. زنان کارگر در طول شب نشریات را به کارخانه‌ها منتقل کرده بودند.

تحریکات آتشین پس از سرکوبی مطبوعات بلشویک، موانعی را پیش پای بلشویک‌ها گذاشت که دو دلی جنبش زنان کارگر را در پی داشت؛

حتا به نظر می‌رسید برخی از آنها تحت تأثیر کمپین فحاشی مطبوعاتِ ضدِ بلشویکی مبنی بر این که لنین جاسوسِ آلمان‌ها است قرار گرفته‌اند.

ساموئیلو و/ در یکی از مقاله‌های‌اش با تلخی (با این حال در همان زمان تأکید داشت که هرگز نباید از انتقاد و بیان اشتباهاتِ مان ترسی داشته باشیم) نوشت که پس از "روزهای ژوئیه" برخی از زنانِ کارگر که کاملاً عضوی از حزبِ بلشویک شده بودند متزلزل شدند؛ یک یا دو نفر از آنها به دفترِ تحریریه‌ی زن کارگر آمدند و کارت‌های عضویت‌شان را پرت کردند و گفتند "ما نمی‌خواهیم در حزبِ جاسوس‌هایِ آلمانی باشیم".

اما این تردیدها برای ساموئیلو و/ و نیکولایو/ هم چون خاری بود در راه که سبب می‌شد فعالیت‌هایِ سازمانی، ترفیعی و تبلیغاتی‌شان را با پشت‌کارِ بیش‌تری دنبال کنند.

ساموئیلو و/ در یک عملِ خلاقانه برای زنانِ کارگر و اکثریتِ سازمان‌دهنده‌گانِ ما در کارخانه‌هایی که این دوره‌ها را گذرانده بودند برنامه‌هایِ کوتاه مدتِ آموزشی برگزار کرد. هدایتِ این دوره‌ها و تدریسِ افراد به عهده‌ی ساموئیلو و/ بود. سپس شیوه‌ی جدیدی از کار در میانِ زنانِ کارگر شکل گرفت؛ برگزاریِ همایش‌هایِ زنانِ کارگر.

نمی‌توان با قطعیت گفت که این شکل از کار به خاطر استعداد ذاتی ساموئیلو و/ در سازمان‌دهی پا گرفت و یا به طور ناخودآگاه به ذهن همه‌ی رفقای رسید که با تدارک پر شورشان برای انقلاب اکتبر مشغول به کار در این حوزه بودند. هر چه که بود، تدارکات گسترده برای این شکل خلاق و جدید، سازمان‌دهی توده‌ها را در پی داشت. انتخابات در تمام کارخانه‌ها برگزار شد، و به بیداری زنان کارگر عقب مانده کمک کرد و آن‌ها را تا سطح پیش قراولان قهرمانی که اکتبر سرخ را ساختند بالا برد. این انتخابات فراخوانی برای کار فعال و مبارزه‌ی انقلابی فعال بود.

جلسه‌یی که در آن نماینده‌گان کارگران زن با هیات مبارزه – ساموئیلو و/ و نیکولایو – مشورت کردند، روز شنبه در خیابان کِرسان در کلوپ "وحدت" برگزار شد. در این کنفرانس گزارش‌های مربوط به رتبه و پرونده‌ی کارگران و نیز گزارش‌های مربوط به نتایج انتخابات داده شد. این گزارش‌ها به عنوان شاخص دقیقی از وضعیت کلی احساسات در میان پرولتاریای پتروگراد به کار گرفته شد.

ساموئیلو و/ به خوبی آگاه بود که شاخص به "توفان" اشاره داشت. این کنفرانس در پایان ماه اکتبر برگزار شد. گشایش یافت و کارش را آغاز کرد، اما این کار هم‌زمان گشت با همان "ده روزی که دنیا را تکان داد".

تصمیم بر این شد تا برای حضور نماینده‌گان، که سازمان دهنده‌گان توده‌ها در کارخانه‌های خاص خود بودند، کنفرانس به تاریخی دیگر موکول شود؛ تا در این روزهای سرنوشت‌ساز سر پست‌های خود باشند و وظیفه‌ی خود را در مبارزه برای انقلاب اکتبر به خوبی انجام دهند. کنفرانس در نوامبر از سر گرفته شد؛ پس از این که انقلاب اکتبر با موفقیت به سر انجام رسید. نیکولایو، رئیس هیات مدیره و ساموئیلو و عضو هیات رئیسه بود. همه‌ی زنان فعال کارگر پتروگراد در این کنفرانس حضور داشتند — «میلیا سولنین» از کارخانه‌ی آیواز، «وینوگرادو و» از کارخانه‌ی «باسیلی لیسند» پاپ، «واسینا» ی ریسنده از کارخانه‌ی "نیتکا" در ویبورگ، «میش» از کارخانه‌ی اریکسون (بعدها در جبهه‌ی یودنیچ کشته شد)، و غیره.

از همان آغاز، این کنفرانس سطح بالایی از آگاهی طبقاتی را در میان حاضرین به نمایش گذاشت. کنفرانس خودش را به عنوان ارگان قدرت طبقه‌ی کارگر احساس می‌کرد. باران سوالات بر سر هیات رئیسه باریدن گرفت؛ این که چرا زینوویف و کامنیف از کمیته‌ی مرکزی حزب رفتند، چرا رایکوف و لوناچارسکی از شورای کمیساریای خلق استعفا داده بودند. ازینوویف و کامنیف با تصمیم شروع انقلاب اکتبر مخالف بودند. رایکوف و لوناچارسکی با موضع راسخ حزب در قبال احزاب به اصطلاح

دموکراتیک موافق نبودند.] کمیته‌ی مرکزی در قبال جهت‌گیری‌شان چه می‌توانست بکند؟ کنفرانس نمی‌خواست در لحظه‌یی که سکون می‌توانست قدرتِ طبقه‌ی کارگر را مختل کند غیر فعال بماند.

بلافاصله پس از سخن‌رانیِ ساموئیلو و، تصمیمِ زیر اتخاذ شد:

" نشستِ زنانِ کارگر خواهان آن است که اعضا از نظم و اصولِ حزب تمکین کنند و یک‌پارچه‌گی و یگانه‌گیِ حزبِ پرولتاریایِ انقلابی را - که در حال حاضر پیش‌قراولیِ جنبشِ انقلابیِ پرولتاریایِ جهانی را نمایندگی می‌کند - حفظ نماید و باید راهی برای خروج از وضعیتِ حاضر یافت. پرولتاریایِ روسیه تنها با دنبال کردنِ خطِ طبقاتیِ انقلابیِ مشخص می‌تواند از جنبشِ انقلابیِ پرولتاریایِ جهانی برای سوسیالیسم حمایت کند."

نماینده‌یی به اسمولنی، ستادِ کلِ مبارزه‌ی کارگرانِ انقلابی در پتروگراد، فرستاده شد تا رفقایِ متزلزل را از نیتِ مبارزه‌ی کارگرانِ زنی که رفتارشان را به شدت محکوم کرده‌اند، آگاه کند.

این تصمیم در اواخرِ شب به تصویب رسید. وقتی برای از دست دادن نبود. همان شب هیاتِ نماینده‌گان به اسمولنی رفت.

زنان کارگر با اعتقاد کامل به این که به عنوان نماینده گان کارگران زن، باید بتوانند بر رفقای که اصول حزب را نقض کرده اند تحت نظارت خود قرار دهند، جلسه را ترک کردند. زنان از این خشم گین بودند که در چنین لحظه‌یی که نگاه کارگران سراسر جهان به روسیه دوخته شده در صفوفمان شکاف ایجاد شده و نگاه دشمنانمان به آنچه که ما را تهدید می کند خیره شده است. هیات نماینده گان در مسیرشان به اسمولنی برای نخستین بار به دیدن لنین رفتند. لنین آن‌ها را به آرامش فراخواند و گفت رفقای که هنوز به امکان رسیدن به توافق با سازمان‌های به اصطلاح دموکراتیک معتقداند، باید خیلی زود از این فریب آگاه شوند.

این هیات اظهار داشت: "رفیق لنین قدرت را به دست بگیر؛ این چیزی است که همه‌ی زنان کارگر می خواهند. لنین پاسخ داد: "این من نیستم بل که شما کارگران هستید که باید قدرت را به دست بگیرید. به کارخانه‌های تان باز گردید و این را به کارگران بگویید."

زنان کارگر پتروگراد خودشان را با موقعیت وفق دادند؛ آن‌ها شانه به شانه‌ی پرولتاریای پتروگراد که از لنین به عنوان یک انسان پیروی می کردند، راه پیمایی کردند. به لطف رهبری صحیح و کار بزرگ حزب کمونیست (ساموئیلو و) یکی از پیش گامان این کار بود، کارگران زن

دوشادوشِ کارگرانِ انقلابیِ پتروگراد که در آن زمان سرنوشتِ انقلابِ اکتبر را در دست داشتند، می جنگیدند.

در این کنفرانس تصمیماتی در مورد مسالهی حفاظت از نیروی کارِ مونث و مادران و نوزادان که بعدها اساسِ قوانینِ تصویب شده‌ی دولت شورایی را در این زمینه تشکیل داد گرفته شد. هم چنین تصمیم گرفته شد تا هیات نمایندگی‌ای به رهبری رفیق نیکولایووا – که در آن زمان در جلسه حضور داشت – برای اعلامِ تصمیمِ زنانِ کارگرِ پتروگراد به حمایت از شورایِ کمیساریایِ خلق که به تازه‌گی توسطِ بلشویک‌ها به‌عنوان ارگانِ دولتیِ طبقه‌ی کارگر سازمان‌دهی شده بود، به کنگره‌ی شورایِ نماینده‌گان دهقانان فرستاده شود.

ساموئیلووا/ تمام فعالیت‌هایِ انقلابیِ خود را در انقلابِ اکتبر، به قیامِ توانا و خلاقِ زنانِ کارگر – یاری‌دهنده‌گانِ پیروزیِ انقلاب – اختصاص داد. پس از آن، مشارکتِ فعالی در کارهای حزب و شورا در حوزه‌ی مطبوعات داشت؛ او هم‌چنین استعدادِ خلاق‌اش را به عنوانِ یک کارگرِ فعالِ سیاسی نشان داد و تلاش‌های‌اش را معطوفِ جذبِ زنانِ کارگر و بعد از آن زنانِ روستایی، صفوفِ حزبِ کمونیست، صفوفِ مبارزان برای قدرتِ شوراها و صفوفِ پایه‌گذارانِ حکومتِ شوروی کرد. او اشکالِ جدیدی از برانگیزاننده‌ها، سازمان‌دهی و تبلیغ در میانِ توده‌ها را باب

کرد. همه‌ی این اشکال جدید شاید به پیشنهاد او نبوده اما او همیشه روی جزئیات‌شان کار می‌کرد و آن‌ها را به عنوان یک راه‌نمای عملی به توده‌ها ارائه می‌داد. نتیجه همیشه یک‌سان بود: توده‌ها برای مبارزه و کارِ خلاق انقلابی، برانگیخته، سازمان‌دهی و برافروخته می‌شدند.

سال ۱۹۱۸ لنین خطری را اعلام داشت: "امپریالیسم جهانی در حال یورش به روسیه است. سرزمین‌مان در حال چپاول است."

این آغازِ مداخله بود، آغازِ جنگِ داخلی. مشکلاتِ جدیدی به‌وجود آمد؛ چه‌گونه الهام‌بخشِ زنانِ کارگر برای ایستاده‌گی در برابر دشمن باشیم و آن‌ها را سازمان‌دهی و تهییج کنیم. این مشکلات حل شد. سازمان‌دهنده‌گانِ کنفرانسِ زنانِ پتروگراد در زمان انقلابِ اکتبر هنوز هم این کنفرانس را در حافظه‌ی خود داشتند. آن‌ها تصمیم گرفتند یک کنفرانسِ غیر حزبی زنانِ کارگر از کلِ جمهوریِ جوانِ شوروی تشکیل دهند. پس از آن، دامنه‌ی این کنفرانس نه تنها به زنانِ کارگر که به زنانِ روستایی کشیده شد. البته ساموئیلو و/ در میانِ پیش‌گامان بود.

سوردلوف منشی کمیته‌ی مرکزی حزبِ کمونیست به نام خود از این پیشنهاد حمایت کرد و کمک‌های زیادی هم به آن نمود و اعلام داشت که باید در این مسئولیتِ جدید و دشوار گام‌های مشخصی بر داشت. او

با کمیته‌های حزب در مناطق مختلف تماس گرفت تا کمک‌شان را معطوف این امر کند. یک گروه سازمان‌دهی جهت تدارک برای این کنگره تشکیل شده بود. اعضای آن برای تبلیغات کنگره و سازمان‌دهی انتخابات نماینده‌گان کنگره به تمام بخش‌های تقریباً انقلابی پهنه‌ی کشور، که برای همه‌ی هستی‌شان علیه امپریالیسم جهانی می‌جنگیدند رفتند. همه‌جا عرصه‌ی نبرد بود(همه‌جا جبهه‌های جنگ بر پا بود)، بلوک‌ها تکه تکه شده بودند، خون‌ها راه افتاده بود.

ساموئیلو و/ برای مشکلات سازمانی چاره‌ای اندیشید و گزارشی در مورد "حزب کمونیست و زن کارگر" تهیه کرد. در تاریخ مبارزه برای حکومت شوروی، در ساخت این قدرت، کنگره جای‌گاه مهمی داشت. لنین در سخنان خود در کنگره دلایل مناسبی برای تأکید بر اهمیت آن داشت.

بررسی اعتبار نماینده‌گان این کنگره، که در آرشیو موجود است، نشان می‌دهد که چه میزان کار برای تشکیل آن انجام شده و چه توده‌های بزرگ کارگری زنان آن را به ارمغان آوردند. همه‌ی اعضای حزب و کارخانه‌ها به فراخوان پاسخ دادند و اهمیت آن را درک کردند. در کشوری که در آن جنگ داخلی طغیان کرده بود و عوامل بورژوازی جهانی سعی داشتند جمهوری جوان کارگری را در نطفه خفه کنند،

کارگرانِ مرد و زنِ کارخانه‌ها در همه جا به فراخوانِ کمیته‌ی مرکزی حزبِ کمونیست در فرستادنِ نیروهایِ جدید برای مبارزه پاسخ دادند. با برگشتنِ ورق، اعتبارِ فعالینِ سیاسی نیز تغییر کرد، به عنوانِ مثال، می‌بینیم که چه‌گونه کارگرانِ صنعتِ نساجی واکنش نشان دادند. اکثریتی از زنانِ کارگرِ نساجی گرد آمدند. در کنارِ کارخانه‌های معروف – در زمینه‌ی مبارزه علیه سرمایه‌داران – نام‌هایِ جدید ظاهر شدند. به این ترتیب کارخانه‌ی موروزوف در «اورخوو زوو/و» با ۱۶, ۲۱۴ کارگرِ زن نماینده‌گان خود را به کنگره فرستاد؛ پس از آن زنانِ کارخانه‌های «رازورونوف»، «واخرومیف»، «دیداو» و «رازکازوف» در «تامبوف گوبرنیا» آمدند؛ بسیاری از نماینده‌گان از پرم و سامارا فرستاده شدند. همراه با نامِ قدیمیِ کارخانه، نام‌هایِ انقلابیِ تازه‌یی هم برای‌شان به کار می‌رفت. کارخانه‌ی جمهوریِ روسیه، پنجمین کارخانه‌ی مردمیِ توتون. فهرستِ فعالینِ معتبرِ توسطِ سازمانِ حزب، کمیته‌هایِ کارخانه‌ها، اتحادیه‌هایِ کارگری و کمیته‌هایِ اجراییِ منطقه منتشر شد؛ زنانِ کارگر – به استثنای یک معلمِ مدرسه و یک زنِ دهقان (پلاگیا پرفیلیو) از روستای کازیلوا) – کمیته‌ی دهقانانِ فقیر را تشکیل دادند. زنانِ دهقان بعدها، زمانی که شنیدند کنگره‌ی زنان در مسکو برگزار شده است به میل خود [به این کمیته] آمدند.

این کنگره که زمان‌اش بسیار کوتاه بود از ۱۱۰۰ زن نماینده از مناطق مختلف تشکیل شده بود که به رغم شرایط وحشتناک سفر دور هم گرد آمده و کار بزرگ و مبارزه‌جویانه‌ای برای سازمان‌دهی و آموزش انجام دادند که منجر به تبادل تجارب انقلابی شد. کارگران مناطق دور افتاده فهمیدند که چه‌گونه زنان کارگر پتروگراد شیوه‌ی جدیدی از زنده‌گی را آغاز کرده‌اند. این امر آن‌ها را به مبارزه و کار تشکیلاتی تشویق کرد. ساموئیلو و می‌نویسد: "این کنگره بسیاری از کادرهای زنان کارگر فعال را به جلو برد".

لنین که هنوز از اثرات زخم‌اش در رنج بود در این کنگره صحبت کرد و اصول اساسی در این حوزه‌ی کاری را مشخص نمود. او در لحظه‌یی رسید که یک زن زارع سختی و مشقت استعمار کولاک [دهقانی ثروت‌مند] را شرح می‌داد. این کارگر مزرعه کاملاً دریافته بود که تنها راه ممکن برای خلاص شدن از بار زنده‌گی، اتحاد با تمام زحمت‌کشان در یک سازمان واحد برای مبارزه در برابر ستم‌گران است. او اظهار داشت که به‌رغم بی‌سوادی به خوبی دریافته که در اطراف‌اش چه می‌گذرد و در صورت لزوم تفنگی بر می‌دارد و به جبهه می‌رود. او گفت بگذارید "بزدلانی که نمی‌توانند تفنگ به دست گیرند با عنوان پرستاران و دل‌گرم‌کننده‌گان رفقا با کلمات‌شان به جبهه بیایند".

لنین اشاره‌یی کرد، اما نه برای گسیختن سخن او. لنین ایستاده بود و تا زمانی که سخنان‌اش پایان گرفت به او گوش داد و سخن‌رانی خود را در پاسخ به این زن دهقان با تبریک به کنگره آغاز کرد. او گفت که انقلاب‌های قبلی شکست خوردند، چرا که روستاها شهرها را پشتیبانی نکردند. اما به یکباره روستای فقیر با شهر کارگری همراه می‌شود و خودشان را در برابر کولاک‌ها (امثال کولاک منظور دیگر استثمار کننده‌گان دهقان است) سازمان‌دهی می‌کنند، ما وارد عصر جدیدی از انقلاب سوسیالیستی واقعی شده‌ایم که مبارزه علیه کولاک‌ها هم چنین حضور زنان دهقانان را می‌طلبد.

او گفت: "رفقا از برخی زوایای کنگره‌ی بخش زنان ارتش پرولتری از اهمیت ویژه‌یی برخوردار است، چرا که زنان در همه‌ی کشورها با سختی بی‌نهایت به سمت خیزش گام بر داشته‌اند. تجربه‌ی همه‌ی جنبش‌های آزاد نشان می‌دهد که موفقیت انقلاب بسته‌گی به میزان مشارکت زنان در آن دارد. حکومت شوروی هر کاری انجام می‌دهد تا شاهد این باشیم که زنان به طور مستقل کار سوسیالیستی پرولتری خود را ادامه می‌دهند.

"چنان چه صفوف عظیم زنان زحمت‌کش مشارکت قابل توجهی در انقلاب نداشته باشند، انقلاب سوسیالیستی‌یی وجود نخواهد داشت."

"تا به حال، هیچ جمهوری‌یی قادر به آزاد کردن زنان نبوده است. حکومت شوروی به آنها کمک خواهد کرد. جنبش ما شکست ناپذیر است، چرا که طبقه‌ی کارگر شکست‌ناپذیر در همه‌ی کشورها به پا خاسته است. این جنبش به معنای ظهور یک انقلاب سوسیالیستی شکست ناپذیر است."

سپس می‌افزاید: "باید به یاد داشته باشیم که انقلاب بسته‌گی به میزان مشارکت زنان دارد. از زمانی که زنان مبارزه را نه فقط برای آزادی خود، که برای سوسیالیسم (اقتصاد همه‌گانی) آغاز کرده‌اند، می‌توانیم مطمئن باشیم که انقلاب اجتماعی تضمین شده است."

و در پایان می‌گوید:

"زنان برخاسته‌اند، پس پیروزی سوسیالیسم حتمی است."

بعدها، ایده‌های لنین در مطبوعات و در همایش‌های زنان - از جمله همایشی که در سال ۱۹۱۹ مسکو برگزار شد - و پس از آن در تمام نقاط کشور در قالب شعارهایی بسط یافت، شعارهایی که الهام‌بخش زنان جدیدی بود که به ندای لنین برای شرکت‌شان در فعالیت‌های انقلابی و حیات سیاسی پاسخ گفته بودند.

ساموئیلو و/ در نوشته‌های خود بارها و بارها به این کنگره اشاره می‌کند. او جزوه‌ی ویژه‌ی در ارتباط با آن نوشت و بنا به درخواست خودش قطع‌نامه‌ی این کنگره در سال ۱۹۲۰ در خارکوف دوباره منتشر شد. بعدها، هنگامی که مساله‌ی کار در میان زن روستایی مطرح شد، به شکل زنده‌ی آن زن دهقان را به یاد می‌آورد که همسرش را در جنگ از دست داده و می‌شنود که مردان و زنان کارگر برای کمک به فقرا به روستاها می‌روند و اعلام می‌کند که بچه‌های‌اش را ترک می‌کند، تفنگی بر می‌دارد و به جنگ با همه‌ی این "زمین‌خواران" می‌رود.

این کنگره تأثیر خود را نه تنها بر هزار و صد نماینده‌ی که در آن جا حضور داشتند، که بر صدها هزار و پیش‌تر از آن ده‌ها هزار کارگری که آن‌ها را انتخاب کرده بودند، بر جای گذاشت.

ساموئیلو و/ در کنگره با مسایل تشکیلاتی مشغول بود. او گفت‌وگوهای بی‌شماری با نماینده‌گان داشت و به آن‌ها توضیح داد که چه‌گونه زنان کارگر و دهقان باید در کار ساختاری شرکت کنند. به واسطه‌ی مطالب بسیاری که در این کنگره جمع‌آوری شده بود، شروع به ایجاد اشکال چند جانبه از کار در میان زنان کرد که موجب تقویت حزب ما شد و

روش‌اش را برای کارِ جمعی توسعه داد. پس از پایانِ کنگره، کمیته‌ی مرکزیِ حزبِ کمونیستِ روسیه تصمیم گرفت سازمانِ ویژه‌یی تحتِ نظارتِ کمیته‌ی مرکزی و در تمامِ سازمان‌هایِ محلیِ حزب، برای کار در میانِ زنان تشکیل دهد.

نتایج کنگره چه بود؟ تاریخِ حکومتِ شوروی این نتایج را نشان می‌دهد؛ کارِ تشکیلاتی با وجودِ جنگِ داخلی و همه‌ی جبهه‌هایی که در شرق، شمال، جنوب، در سیبری، اورال، اوکراین و قفقاز باید از آن‌ها دفاع می‌شد، با وجودِ جنگ با ژنرال یودنیچ (ژنرال ارتش سفید) در بسیاری از دروازه‌های پتروگراد و ژنرال دنیکین (ژنرال ارتش سفید) در اورل. همه‌جا زنانِ کارگر و دهقان برای حکومتِ شوروی مبارزه می‌نمودند، خودشان را در کارهایِ تشکیلاتی وارد می‌کردند و در کارِ بزرگِ سازمان که هم‌چنان پیش می‌رفت مشارکت داشتند.

دوره‌هایِ آموزشِ پرستارانِ سرخ برای کمک به ارتشِ سرخ (چنان که بسیاری از مردانِ ارتشِ سرخ زنده‌گی خود را مرهون از خودگذشته‌گی این زنان بودند) سازماندهی شد؛ جهتِ تدارکاتِ ارتشِ سرخ و کارگران، زنان بخش‌هایِ آذوقه جهتِ جمع‌آوریِ سهمیه‌ی غلات و سایر محصولاتِ که برای جبهه‌ها فرستاده می‌شدند بر پا کردند. اما بالاتر از همه زنانِ کارگری بودند که برای نگه‌داری از بچه‌ها، سازمان‌دهی

شیرخوارگاه‌ها، خانه‌های کودکان، وعده‌های غذایی گرم در مدارس، کارگاه‌های دوزنده‌گی و غیره فرستاده می‌شدند. نسل جوانی که در حال حاضر سوسیالیسم را در برنامه‌ی پنج ساله‌ی دوم می‌سازد، زنده‌گی و قدرتِ خویش را مدیونِ زنانِ فعال در کنگره‌ی نخستِ زنان است.

زنان تنها در پشتِ جبهه و کارِ آمبولانس نبود که به ارتشِ سرخ کمک کردند. مجله‌ی «کمونیستکا» ("زن کمونیست") با جمع‌بندی سه سالِ نخستِ حکومتِ شوروی، آن لحظاتِ قهرمانانه‌یی که زنانِ کارگر در دفاع از کشور، مشارکتِ عظیمی در جنگ داشت‌اند را یاد کرد: در لوگانسک در سال ۱۹۱۹ و تولا در سال ۱۹۱۹ زنانِ کارگر سوگند یاد کردند که اگر دنیکی‌ن بخواد از طریقِ تولا به مسکو دست‌یابد، باید از نعشِ آن‌ها بگذرد — و سرانجامِ زنانِ کارگرِ لنینگراد نیز شانه به شانه‌ی مردان از مرکزِ انقلابی‌شان دفاع کردند.

کنفرانسِ زنانِ غیرِ حزبی در سال ۱۹۱۷ در پتروگراد و کنگره‌ی غیرِ حزبیِ زنانِ کارگر و دهقانِ تمامِ جمهوری‌های شوروی ثابت کرد که این اشکالِ سازمان‌دهی برای تحریکِ یک حرکتِ توده‌یی از زنانِ کارگر بسیار تاثیرگذارند. پیشنهادِ عالیِ ساموئیلو و در کنفرانسِ غیرِ حزبی به عنوانِ یک روشِ کارِ حزبی در میانِ توده‌های بزرگِ مردمِ عقب‌مانده به

تصویب رسید. در تمام این همایش‌ها رفیق ساموئیلو و همه را با توانایی بی‌نظیر خود تحت تأثیر قرار داد. او راسخ، توانا و در عین حال یک رئیس دلسوز بود. در این کنفرانس‌ها بود که استعداد ساموئیلو و در سازمان‌دهی و به حرکت درآوردن توده‌ها کاملاً به کار گرفته شد و کادری از زنان کارگر تشکیل داد. او به همایش‌های غیر حزبی به عنوان یک شکل از تشویق و به حرکت واداشتن توده‌ها و سازمان‌دهی می‌نگریست تا زمانی که جهت بیدار کردن و هدایت توده‌ها نیاز به اقدام فوری باشد باید تشکیل شود. کنفرانس غیر حزبی مسکو در سال ۱۹۱۹ یک نمونه از این همایش‌هاست. در مسکو سرما و گرسنگی حاکم بود. یک کنفرانس غیر حزبی از زنان کارگر و دهقان برگزار شد، اما کار در میان آن‌ها به سختی آغاز شد. اما با وجود این شرایط دشوار، کارگران زن غیر حزبی از این همایش استقبال گسترده‌ای نمودند. زاولووا فریاد زد: "ما زنان کارگر مانند دیوار فولادی هستیم که هیچ‌کس توان شکستن‌اش را ندارد". زنان دهقان به جای شکایت از سختی‌ها و محرومیت‌ها، اعتراض کردند که کولاک شانس دوباره‌یی برای کار به آن‌ها نمی‌دهد. آن‌ها گفتند: "رفقای ما را که برای مردم فقیر به پا خواسته‌اند مرخص کنید، ما باید به پیش‌واژ حکومت شوروی برویم. یا کنگره‌ی غیر حزبی زنان کارگر و دهقانان را در اوکراین برگزار کنید،

جایی که در آن پیروزی کارگران چندین بار به دنبال انتقام بی رحمانه‌ی ضد انقلاب به رهبری امپریالیسم جهانی در هم شکسته شد. چه رنج‌هایی که زنان ساکن آن جا متحمل نشدند— محاصره توسط باندهای وحشی شکار کمونیست‌ها، و شکنجه‌ی زنان بدون توجه به سن و جنسیت‌شان. این جاست که تصویر اوکراین آن روزها توسط رفیق‌های پیر، سازمان‌دهنده‌ی برجسته‌ی حزب در اوکراین ارائه می‌شود.

رفیق‌های پیر می‌نویسد: "هنگامی که با ارتش سرخ به اوکراین بازگشتیم با صحنه‌ی مواجه شدیم که وحشت اکثر مردم را برانگیخت. دسته دسته زنان بی‌نوا، کمونیست، ژنده پوش، پابره‌نه در زمستان، خواهران و دختران کمونیست‌ها و یا در واقع زنان کارگر و زنان دهقان — به سوی سازمان‌های شورایی و حزب پیش می‌رفتند.

"انتظار می‌رفت که رنج‌شان مانعی باشد برای فعالیت سیاسی، از این رو ما باید به آن‌ها پوشاک، مواد غذایی، سرپناه و غیره، می‌دادیم به طوری که مسایل دیگر نتوانند به هیچ وجه آن‌ها را تحت تاثیر قرار دهد...".

او سپس به توضیح آن شش هفته‌ای می‌پردازد که ساموئیلو در خارکوف بود. رفیق ساموئیلو / او به خارکوف آمد و جهت کنفرانس زنان غیر حزبی

فراخوان داد. افرادِ شکاکی هم بودند که می‌ترسیدند با دیواری از سوء تفاهم و خصومت روبرو شوند.

رفیق هاپنر ادامه می‌دهد: " اما نخستین جلسه به ما نشان داد که چه‌گونه در اشتباه بودیم. استقبال و سخنرانی‌های نخستین ایمان کامل زنان غیر حزبی را به حکومت شوروی و حزب کمونیست را نشان داد. به علاوه، زمانی که آن‌ها در طول برگزاری این کنفرانس داستان درد و رنجی را که متحمل شده بودند بازگو کردند، روشن شد که این آگاهی طبقاتی نتیجه‌ی همین درس‌های تلخ است که سال‌های کابوس وار درد و رنج این آگاهی را در ذهن هر پرولتاریا آتش زد. اما همه‌گی با همان حال و هوای عزم و اراده، بدون شکایت از ترور سفید صحبت کردند — برادر یکی به دار آویخته شده بود، هم‌سر دیگری به ضرب گلوله کشته شده بود، پسر یکی در برابر چشمان‌اش تکه تکه شده بود. خانواده‌ها به داشتن ارتباط با کمونیست‌هایی که با شلاق و تفنگ شکنجه می‌شدند بد گمان بودند. بسیاری از نماینده‌گان هنوز آثار ضرب و شتم و کبودی در سر، دست‌ها و پاها را دارند."

پس از این کنفرانس، کار متمرکز در میان توده‌ها آغاز شد. صدها تن از زنان کارگر غیر حزبی در [گروه‌های] سرکشی به کارگران و دهقانان، در گروه‌های آموزشی و بخش‌های سلامت ثبت‌نام کردند: جلسات،

سخنرانی‌ها و مدارس حزب با وجود زنان پر جمعیت شد. رفیق‌ها پیر می‌نویسد: "در انتخابات شوروی هنگامی که منشویک‌ها و شوونیست‌ها امیدوار بودند که قحطی موجب سقوط دولت شورایی شود و در تبلیغات‌شان کمونیست‌ها را برای قحطی سرزنش می‌کردند، زنان کارگر، زنان ارتش سرخ که بیش‌تر از همه از فروپاشی اقتصادی ما رنج می‌بردند، سدی قوی در حمایت از حزب کمونیست ایجاد کردند و در سایه‌ی [حمایت] آن‌هاست که شوروی ما کمونیستی است."

در نهایت، کنفرانس غیر حزبی ولگا برگزار شد، که داغ‌ترین و حیاتی‌ترین مساله‌اش، مساله‌ی سهمیه‌بندی غلات در سال ۱۹۲۰ بود. یک دوره‌ی خشک‌سالی نزدیک بود و کولاک‌ها غلات خود را احتکار کرده بودند. ساموئیلو و کنفرانس غیر حزبی کارگر را در سال ۱۹۲۰ در ساراتوف برگزار کرد و با توانایی رهبری‌اش در این کنفرانس توانست موافقت زنان کارگر را برای فرستادن ۳۵۰ زن کارگر به دسته‌های آذوقه و رفتن به روستاها و رسیدگی به وضعیت برداشت محصول جلب کند، "چرا که کولاک‌ها می‌خواهند با دست استخوانی قحطی حکومت شوروی جوان را خفه کنند." یک صد زن کارگر برای انجام کار به‌طور دائم، به حومه‌ی شهر رفتند. ساموئیلو و به‌طور مختصر در روزنامه‌ها می‌نوشت، به کمیته‌ی مرکزی و بخش زنان حزب کمونیست اتحاد

شوروی (CPSU) گزارش می‌داد و درباره‌اش در جزوه‌ی خود سخن می‌گفت. او می‌خواست تبلیغات گسترده‌تری به این ابتکار عمل زنان ساراتوف اختصاص دهد، به طوری که زنان کارگر از شهرهای دیگر نیز آن را سرمشق قرار دهند.

پس از کنفرانس ساراتوف، ساموئیلو و تمام کارگران فعال حزب را گرد هم آورد و درباره‌ی چگونه‌گی اثرگذاری تصمیمات کنفرانس و جزئیات آن به بحث نشست، برای او کاملاً روشن بود که مبارزه‌ی طبقاتی باید حول فعالیت نماینده‌گان زنی که کنفرانس برای کار آذوقه (عرضه) می‌فرستاد شکل یابد.

پس از برگزاری یک سری از همایش‌های غیر حزبی، ساموئیلو و به این نتیجه رسید که این همایشات بهترین روش را برای کار حزبی در میان زنان هستند. او می‌نویسد:

"همایش‌های غیر حزبی یک مدرسه‌ی گروهی کمونیسم است و ذخیره‌ای است از نیروهایی که برای بازسازی حیات خود می‌توانیم به کار گیریم. نماینده‌گان کنفرانس تجربه‌ی رفقای کهنه کار خود را به مناطق عقب مانده بردند."

او هر کنفرانس را به منظور توسعه‌ی اشکال کار تشکیلاتی برای جلب توده‌های عقب مانده به فعالیت سیاسی در جهت کمونیسم بررسی می‌کرد. همان زمان این کنفرانس‌ها او را قادر به مشاهده‌ی شیوه‌ی ساخت که در سخنرانی‌ها و جزوات‌اش و در مقالات‌اش در روزنامه‌ها و مجلاتی که به دست توده‌ها می‌رسید به کار برد. او بدون ترس از انتقاد، مصرانه به توضیح نکاتی پرداخت که در آن‌ها توده‌ها به درستی منظور او را درک نکرده بودند. شکل دیگری از کار که ساموئیلو و او به آن اهمیت زیادی داد صفحه‌ی "زن کارگر" در روزنامه‌ها بود. این صفحات ظهور خودشان را کاملاً مدیون او هستند. او در سال ۱۹۱۸ برای نخستین بار در "پراودای لنینگراد" فضایی را به صفحه‌ی "زن کارگر" اختصاص داد و در سازمان‌دهی امور به گونه‌ی توانا شد که "صفحه" را به عنوان الگویی برای دیگر روزنامه‌های حزب در آورد. اما تنها [وجود] ایده‌ی ارزشمند نبود که ساموئیلو و او در این کار به خدمت گرفت. او به "صفحه" به عنوان یک روش خاص در میان اقشار عقب مانده‌ی کارگران زن می‌نگریست، به عنوان روشی برای تشکیل یک گروه فعال زنان کارگر. "صفحه‌ی زنان" مانند مجله‌ی سابق زن کارگر، سوای همه‌ی این‌ها جایی بود که در آن زنان کارگر می‌توانستند خودشان را ابراز کنند، توانایی‌های خود را بررسی کنند و وظایف‌شان را درک کنند. او فهمید

که مطبوعاتِ بخشِ زنانِ فقط ارگانِ مطبوعاتی "زنانِ کارگر و دهقان" نیست، بل که روزنامه‌یی متعلق به توده‌هایِ زحمت‌کش است. او هم‌واره به زنانِ کارگر می‌گفت: "این روزنامه‌ی خودتان است، می‌توانید عقایدتان را بیان کنید".

رفیق ساموئیلو و/ هم‌چنین اهمیتِ بسیارِ زیادی به نشست‌هایِ نماینده‌گانِ زنان می‌داد. نشست‌هایِ نماینده‌گان در تمامِ اتحادِ جماهیرِ شوروی به عنوانِ قابلِ توجه‌ترین شکل از فعالیتِ زنان شناخته می‌شد. در سیزدهمین کنگره‌ی حزبِ کمونیستِ شوروی رفیق استالین، رهبرِ حزب، از اهمیتِ این نشست‌ها به عنوانِ یک "کمربند انتقال" بینِ حزب و توده‌هایِ زنان سخن گفت. در این شکل از کار ساموئیلو و/ نوآوری‌هایِ بسیاری ارائه کرد. او مطالعه کرد و عمقِ کاملِ توانایی‌هایِ سازمانی و آموزشیِ خود را نشان داد.

ساموئیلو و/ برایِ سازمان‌دهیِ نشست‌هایِ نماینده‌گانِ زنانِ روستایی در روستاها بسیار سخت کار کرد. در آن زمان این کار تنها از عهده‌ی خود او بر می‌آمد و تنها مجری برای دست‌یابی به یک وضعیتِ مناسب در سازمان‌دهی بود، اما تمامِ اشکال سازمانی‌اش — وظایف، قواعد و دستورالعمل‌ها — توسطِ ساموئیلو و/ تدبیر و در سومین کنفرانسِ سرانِ نماینده‌گانِ زنانِ ایالتی شرح داده شد — کنفرانسی شبیه قوه‌ی مقننه که

حزب مسئولیت مهم کار در بخش زنان طبقه‌ی کارگر را به آن واگذار کرده بود.

همیشه ساموئیلو و او بود که گزارش‌ها در مورد مسائل سازمانی را آماده و حل می‌کرد. هر زمان که ارتقای امری در مورد بخش زنان از طریق دفتر سازمان‌دهی کمیته‌ی مرکزی حزب نیاز بود، این کار به رفیق ساموئیلو و او سپرده می‌شد. گاه تنها حضورش برای حل و فصل هر چه زودتر مساله‌ی مورد بحث کافی بود.

به ابتکار رفیق ساموئیلو و او، پیش‌نهادی در کنگره‌ی نهم حزب به تصویب رسید که یک بار دیگر بر نیاز به بخش زنان و ضرورت شدت‌بخشی به کار در میان زنان تأکید می‌کرد.

ساموئیلو و او برای آموزش کارگران پیش‌رو بخش زنان، به ویژه آموزش سازمان‌دهنده‌گان بخش‌های زنان منطقه‌یی تلاش زیادی کرد. او در کشف استعدادهای جوان در قلب توده‌های کارگری، در هدایت زنان کارگر و دهقان با اعتماد به توانایی‌شان، در آموزش چه‌گونه‌گی انجام کار و در آموزش آن‌ها به عنوان مبارزان و سازنده‌گان جامعه‌ی جدید، توانایی قابل توجه‌یی از خودش نشان داد. کم‌تر کسی چنین استعدادی

داشت. بسیاری از شاگردانِ جوانِ ساموئیلو و (زن و مرد) که در سراسر روسیه پراکنده بودند، کارهای با ارزشی انجام دادند.

ساموئیلو و موهبت دیگری هم داشت، یعنی توانایی نوشتنِ جزواتِ ساده، روشن و روان و توده‌پسند. این جزوات برای کارگران و دهقانانِ زن، مانند مقالات‌اش در "صفحاتِ زنان" - زنِ کمونیست و کارگرِ زن - به‌ترین نمونه‌ی نحوه‌ی نگارش برای توده‌ها بودند. او می‌دانست که چه‌گونه ساده‌گی را با خطِ مشیِ استوارِ کمونیست ترکیب کند تا پیش‌آمدهایِ ساده را به زنده‌گی توده‌ها نزدیک کند و از آن‌ها به‌عنوانِ وظایفِ بزرگی که طبقه‌ی کارگر در مبارزه‌ی خود با آن رو به رو بودند نتیجه‌گیری‌یی ارائه کند. او عباراتِ پر آب و تاب و مصنوعی را دوست نداشت. سبکِ او ساده بود، متناسب با خواننده‌گان‌اش. او همیشه با صداقت و به گرمی صحبت می‌کرد. شاگردان‌اش تهیه‌ی گزارش و برگزاریِ مذاکرات در شرایطِ دشواری که با آن رو به رو می‌شدند را از جزوات‌اش یاد گرفتند. به تمام گوشه و کنارِ پهناورِ اتحادِ جماهیرِ شوروی در اکثرِ موارد بدونِ هیچ دست‌مزدی، بدونِ اقامت‌گاهی برای زنده‌گی، طی کردنِ راهِ پانزده یا بیست کیلومتری با پای پیاده و غذا خوردن در هر جایی که پیدا می‌شد گسیل شدند؛ در سفرهای

دایمی‌شان از آن جا که رهبری سیستماتیکِ حزبی نداشتند، برای تاثیرگذاری بر توده‌ها به جزواتِ ساموئیلو وا رجوع می‌کردند.

جنگِ داخلی به پایان رسید. حزب فراخوان داد که اکنون باید جبهه جنگ در برابر سفیدها (تزاریس‌م‌ها) تغییر کرده و به مبارزه علیه فروپاشی اقتصادی بشتابیم. تزلزل و دودلی در صفوفِ حزب و فعالیت‌های بخشِ زنان دوره‌ی گذار را با پیچیده‌گی بسیاری همراه کرد. اما ساموئیلو وا – همان ناتاشای همیشه سرکشِ بلشویک – هیچ تزلزلی به خود راه نداد: او به وضوح راهِ پیشِ روی‌اش را می‌دید و به شدت در برابر هر گونه تلاش برای انحلالِ گروه‌هایِ زنان پایداری می‌کرد. در این زمینه او از حمایتِ کمیته‌ی مرکزیِ حزب برخوردار شد.

حال که کارگران به کارخانه‌ها بازگردانده شده بودند و دهقانان به روستاها، کار در میانِ زنان با دو روی کرد همراه بود: نخست: افزایشِ تسهیلاتِ آموزشی برای زنان، از طریقِ افزایشِ فعالیتِ آموزشی در جلساتِ نماینده‌گان، سازمان‌دهیِ محافلِ آموزشی و دوره‌هایِ کوتاه‌مدت، استخدامِ بهترین کادر برای کالج‌هایِ کارگری و غیره؛ دوم: کمک به زنانِ کارگری که در کارخانه‌ها باقی ماندند تا از پسِ وظایفِ جدیدشان در جهتِ بهبودِ تولید بر بیایند و به خودشان اجازه ندهند تا رفقایِ مرد بر آنها برتری یابند.

ساموئیلو و/ا به سرعت راه‌هایی برای حل این مشکلات یافت: همایش تولید در شاخه‌های مختلف صنعت (صنعت نساجی، سوزن‌سازی و دیگر صنایع تولیدی)، آشناسازی زنان کارگر یک صنعت خاص با فرآیند تولید با استفاده از تکنیک کارخانه و غیره. نتیجه پیوند نزدیک‌تر این کار با اتحادیه‌های کارگری بود و سازمان‌دهنده‌گان زن اتحادیه‌های کارگری نیز تعیین شدند.

ساموئیلو و/ا، به تنهایی کار شگرف تاثیر و تحریک سیاسی برای هدایت میلیون‌ها تن از زنان — زنان کارگر و دهقان و تمام زحمت‌کشان — در مبارزه علیه فروپاشی اقتصادی را ادامه داد. او یک‌سری جزوات نوشت، سخنرانی ایراد کرد، همایش‌های غیر حزبی سازمان‌دهی کرد، طی سفر دریایی خود با کشتی تبلیغاتی "ستاره‌ی سرخ" سفرهایی در امتداد ولگا و کاما کرد و خطر را گوش‌زد نمود، توده‌ها را به مبارزه در برابر فروپاشی اقتصاد ملی کشاند. در تبلیغات‌اش هرگز در به کارگیری اطلاعات دقیق کوتاهی نمی‌کرد، موضوع را به‌طور همه‌جانبه بررسی می‌نمود و آن را در جهت نهادهای شورایی که تنظیم نبض اقتصادی کشور را به عهده داشتند هدایت می‌کرد. او توانایی فوق‌العاده‌ای در زمینه‌ی اقتصادی و اجرایی از خود نشان داد.

زنانِ کارگر به ندای او پاسخ گفتند: "پیش به سوی جبهه‌ی صنعتی! بخوانید، وضعیت‌تان را بهبود بخشید!"

جنبه‌ی شخصی زنده‌گی و مرگِ ناتاشا در حینِ انجامِ وظیفه

ساموئیلو وا با آرکادی الکساندروویچ سامایلوفا — یک انقلابی بلشویک — ازدواج کرده بود. این زوج برای هم ساخته شده بودند، با هم هم‌کاری می‌کردند و از کارشان می‌آموختند. آن‌ها برای نخستین بار یک‌دیگر را در *اودسا* ملاقات نمودند و در «روستوف» در «دان» به عنوان مبلغ در محافلِ کارگری با هم کار کردند. این زوج در مسکو با هم زنده‌گی نمودند، جایی که در آن یک زمانی سامایلوفا سر دبیرِ «مبارزه» روزنامه‌ی زیرزمینیِ تشکیلاتِ منطقه‌ایِ حزب در مسکو بود. ساموئیلو وا نیز با پیش‌بردِ بخشِ "تاریخ‌چهی کارگران" نقش مهمی در این کار داشت، زیرا مطالب بسیاری در طول سفرش جمع نموده بود. آن‌ها با هم به لوگانسک رفتند. آرکادی تحت نام "انتون" کار می‌نمود و او نام "ناتاشا" را برای همیشه حفظ کرد. آن‌ها نه تنها با عشق خود، بل که با دیدگاه‌ها و تلاش‌هایِ مشترک، با هم یکی شدند. بعدها، در سال ۱۹۱۳

و ۱۹۱۴، آن‌ها در دفاترِ تحریریه *پراودا* کار کردند، شوهرش تحتِ نامِ «ای. یوریف» قلم می‌زد.

به عنوانِ یک وکیل، *سامایلو* دفاع از رفقا را در یک سری از محاکمه‌هایِ سیاسی به عهده گرفت و مشاورِ حقوقیِ اتحادیه‌هایِ کارگری بود.

اکثریتِ رفقا که *ساموئیلو* و او را به خاطرِ فعالیت‌های‌اش می‌شناختند، همیشه احترامِ زیادی برای او قائل بودند و از او با عنوانِ "*کاتاشای* سخت‌گیر"، "*بلشویک بی باک*"، "*پیرو کمونیسم*" و غیره سخن می‌گفتند. او همیشه خوددار بود. اما اگر انگیزه‌یی او را به جنبش در می‌آورد با تمامِ توان‌اش روی آن کار می‌کرد. او بسیار حساس بود اما احساساتی نبود. اغلب عمیقاً در جنب و جوش بود و رخسارش با انرژی و شاداب و چشمانِ درخشان‌اش تیز و چالاک بود.

یکی از ویژه‌گی‌هایِ عجیبِ شخصیت‌اش عمیقاً در جنب و جوش بودنِ او و واکنش نشان دادنش در برابر رویدادهای اجتماعی بود و این او را از بسیاری رفقایِ دیگر متمایز می‌کرد. این احساسات گاهی آن قدر عمیق بود که آثارش را برای همیشه در زنده‌گی او باقی گذاشت. بدین‌گونه در سال ۱۸۹۷ او از سرنوشتِ دانش‌جو *وترو* و او به سختی تکان خورد، و

نخستین سخنرانی اش آینده را برای تبدیل شدن به یک انقلابی قطعی کرد.

رویداد دوم که به شدت وی را تحت تأثیر قرار داد، قیام / اودسا بود. رخدادهای / اودسا و تجربیات سخت شخصی اش چشم او را به این واقعیت که منشویک ها عوامل کارفرمایان در حزب کارگران و دشمن کارگران بودند باز کرد. این درک روی کردش را نسبت به منشویک ها و میانجی ها مشخص نمود. او هرگز دچار تردید نشد و همیشه به درستی روی کردهای لنینیستی باور داشت. با وجود این که او کارگری آموزش ندیده و فروتن جهت کار در روزنامه بود اما موافقت لنین را برای بحث و جدل برابر انحلال طلبان به دست آورد.

حال باید از کار او در *آستاراخان* در سال ۱۹۲۱ صحبت کنیم، کاری که با مرگ او به پایان رسید.

شیلات *آستاراخان* اهمیت بسیاری داشت، زیرا در هنگامه‌یی که جبهه‌ی مقاومت طبقه‌ی کولاک ها عرضه‌ی گوشت را در کشور متوقف کرده بود، منبع بی‌پایان تأمین غذا برای کارگران و ارتش سرخ بود. در این هنگامه‌ی تنگ‌دستی شدید اقتصادی - زیر سایه‌ی نزدیک شدن قحطی در سال ۱۹۲۱ - اهمیت حیاتی این شیلات به ویژه برای کمیته‌ی

مرکزی حزبِ ما مسلم بود از این رو کشتی تبلیغاتی ستاره‌ی سرخ را با ساموئیلو وا به عنوان رئیس بخش سیاسی کشتی، به آستاراخان فرستاده شد.

کشتی در اوایل بهار (آوریل ۱۹۲۱) سفرش را آغاز کرد تا درست در زمان ماهی‌گیری بهاره (که به محض قابل کشتی‌رانی بودنِ ولگا پس از آب شدنِ یخ و سیلِ بهاره آغاز می‌شد) آن‌جا باشد. ساموئیلو وا پیش از خروج خود تمام اطلاعات موجودِ مربوط به ظرفیت‌های اقتصادی این منطقه را مورد مطالعه قرار داده بود و پیش‌تر در سال ۱۹۱۸ زمانی که مبارزه برای حکومتِ شوروی در سراسر روسیه آغاز شد، اطلاعات بسیار دقیق و مختصری در مورد این شیلات از رفیق و شوهرش (که به ماهی‌گیری پاییزه‌ی سال ۱۹۱۸ رفته و در آن‌جا جان خود را از دست داده بود)، دریافت داشته بود.

مرگ شوهرش او را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد. این می‌توانست یک درام ناگفته از مرگ یک رزمنده برای کمونیسم باشد، کسی که شاهد پیروزی بزرگ‌ترین انقلاب در جهان بود، همان چیزی که او تمام عمرش را وقف آن نمود. به تنهایی در میان بیگانه‌گان، در میان مردم در خفا دشمن یا

بی تفاوت، او نخست دچار اسهال خونی شد و سپس هنگامی که در بیمارستان بستری بود به حصبه مبتلا گشت و درگذشت.

و حالا برای کاهش این غم و اندوه در قلباش، ساموئیلو و/عازم همان جبهه شد.

ساموئیلوف در نامه‌های خود پیش از مرگاش می‌نویسد که بندر ماهی‌گیری مورد هجوم دشمنان ما و دشمنان کار تشکیلاتی‌مان قرار گرفت، همه‌ی آن‌ها "اعتبارنامه"هایی با عنوان مدیران مختلف "سازمان ویژه‌ی غذا"، "کمیته‌های تأمین" و غیره داشتند.

به محض این که کشتی حرکت کرد، ساموئیلو و/خودش را به کار سازمانی مشغول ساخت. به ابتکار او، جلسه‌ی عمومی متشکل از همه‌ی کمونیست‌ها در کشتی برگزار گردید، یک واحد حزبی تشکیل شد و کمیته رای داد که جلسه‌ی عمومی خدمه‌ی کشتی نیز برای انتخاب کمیته‌ی اتحادیه‌های کارگری برگزار شود. ساموئیلو و/پیشنهاد کرد که واحد حزب نیز با کمک کمیته‌ی اتحادیه‌های کارگری، باید به کار آموزش سیاسی در مقیاس وسیع در میان خدمه‌ی کشتی و تمام سرنشینان کشتی پردازد.

ستاره‌ی سرخ فعالیت تبلیغاتی خود را در اول ماه می آغاز کرد. تصمیم گرفته شد در کارخانه‌ی کارتریج (گلوله سازی) سیمبیرسک توقف کنند و در مراسم‌هایی که توسط کمیته‌های حزب منطقه‌ای و محلی سازمان یافته بودند شرکت نمایند و در شب، جلسه و کنسرتی در ستاره‌ی سرخ برگزار شود. نمایش‌نامه‌ی "جبهه‌ی جدید" ویژه‌ی سرگرمی نوشته شده بود.

حدود سیصد مرد و زن کارگر نزدیک کارخانه‌ی کارتریج، در یک میدان پوشیده از چمن سبز تازه و روشن از نور چراغ برق جمع شده بودند.

یک سخنران آن‌ها را به سوی جای‌گاه سخنرانی هدایت کرد. بسیاری از کارگران لباس‌های غیر کاری پوشیده و بی تفاوت و خون سرد در هر سو ایستاده بودند. اما ناگهان هجوم آوردند، چهره‌شان با شور دوستانه‌ی روشن شد و شروع به تشویق و کف زدن کردند. این نخستین سخنرانی ساموئیلو و/ در مبارزه علیه فروپاشی اقتصادی بود، سخنرانی‌یی که در طول این سفر بارها و بارها و همیشه با حقایق جدید، با انرژی تازه، شور و شوق و قدرت تکرار نمود. او شام‌گاه در کشتی سخنرانی کرد و از زنان کارگر کارخانه‌ی کارتریج درخواست یاری کرد. او به آن‌ها ایمان داشت و می‌خواست آن‌ها را برای مبارزه با تباهی اقتصادی از خواب بیدار کند.

کشتی بدون توقف از سیمبریسک به سوی تزاریتسین (در حال حاضر استالین‌گراد) حرکت کرد. این ایست‌گاه اهمیت ویژه‌یی داشت، چرا که منطقه‌ی تزاریتسین نیروی کار زیادی را به آستاراخان عرضه می‌داشت. عمدتاً نیروی کار زن ماهر. بنابراین ساموئیلو و او برای برگزاری یک کنفرانس غیر حزبی زنان برنامه‌ریزی کرد؛ رفقای تزاریتسین پیش‌تر توسط تلگراف باخبر شده بودند. زنان کارگر تزاریتسین او را از سفر پیشین‌اش می‌شناختند و با بی‌صبری برای دوباره شنیدن سخنان او در این کنفرانس جمع شدند. سخنرانی او، "زنان کارگر در اقتصاد ملی"، موجب هیجان و امیدواری همه‌ی حضار گردید و بسیاری از زنان کارگر به جای‌گاه سخنرانی آمدند و با شور و شوق بسیار اعلام کردند که آماده‌ی کمک و مشارکت در مبارزه هستند.

در آستاراخان، نماینده‌گان کارگران زن شاغل در شیلات از "فارپاست" (یک حومه‌نشین طبقه‌ی کارگر در آستاراخان) آمدند. آن‌ها از شرایط سختی که در آن زنده‌گی می‌کردند گفتند و از این‌که از انجام هر کاری عاجزند چرا که کوچک‌ترین حمایتی از کمیته‌ی منطقه‌یی حزب دریافت نمی‌کنند. ساموئیلو و او با خشم بسیار پی‌رفیق اِرمیف رهبر کار اجرایی فرستاد؛ به او توپید: همه‌ی کسانی را که در چنین اهمالی دخیل‌اند "تویخ کن"، و در کمک کردن به بخش زنان برای سازمان‌دهی کارشان

در شیلات پافشاری کرد. حدود پنجاه تا شصت درصد از زنان کارگر در شیلات مشغول به کار بودند که در میان جزایر دلتای ولگا پراکنده بودند.

کشتی و سرکشی به شیلات

در آستاراخان، یا ترجیحاً در شیلات آستاراخان، ساموئیلو و تبلیغ را با یک کار دیگر ترکیب کرد— که عبارت بود از بررسی شرایط مردان و زنان کارگر که در آن زمان تعداد زیادی از آنها در شیلات مشغول به کار بودند (حدود چهل هزار نفر). این کار همه‌ی توان و شور و شوق او را می‌طلبید. اگر چه او پیش‌تر در مسکو از وضعیت بد کارگران زن آگاه شده بود، با این حال از آن چه که می‌دید سخت شگفت زده شد. دوران پیشین، زمانی که سرمایه‌داری غارت‌گرانه حکومت بلا منازعی در این جزایر دور افتاده داشت، شرایط سختی بر آنها گذشته بود.

او بارها و بارها بر مدیریت شیلات و کمیته‌ها و ارگان اتحادیه‌های صنفی کارگری تأمین، به خاطر کوتاهی‌شان در بهبود موثر شرایط کار و زنده‌گی مردان و زنان کارگر تاخت.

بیش تر کلمات اش در جلسات شب تهییج کننده بود؛ هنگامی که مردان و زنان کارگر را برای سازمان دهی فرا می خواند، آن ها را به مبارزه در کنار حکومت شوروی و حزب کمونیست، در برابر فروپاشی های اقتصادی ترغیب می کرد.

او به ویژه درباره ی وضعیت کودکان نگران بود که در شرایط غیر بهداشتی وحشتناک در پرورش گاه ها زنده گی می کردند. او همیشه آماده بود تا چند ساعتی را برای تفریح یا اوقات فراغت کودکان اختصاص دهد. گاهی اوقات هزار کودک یا حتا بیش تر از این جمع می شدند. او برای شان داستان ها می گفت، با آن ها صحبت می کرد، شکیبایی و اشتیاق زیادی نسبت به آن ها نشان می داد. او در مورد وضع اسفناک کودکان خشمگین بود و با پافشاری در جلسات کارگران و مدیریت محلی صحبت کرد. در مسایل کودکان و حمایت مادرانه، او ناشکیبایی خود را با نوار سرخی نشان داد و خواستار برداشتن گام های واقعی شد. هر کجا که واحدهای حزب در شیلات وجود داشت، برای سازمان دهی مهد کودکان و سکونت گاه های کودکان تلاش ها می کرد. ستاره ی سرخ به سازمان دهی آن ها در نقاط مختلف کمک کرد.

اما عدم وجود زیر بناها و تجهیزات و از همه مهم تر کارکنان لازم، برای هر کسی که برای این چیزها مبارزه می کرد وضعیت بغرنجی ایجاد کرده

بود. هیات مدیره‌ی شیلاتِ منطقه‌یی در برابرِ خواسته‌های او خودشان را به آن راه زدند. نفوذِ مرکز در این مکانِ دور افتاده بُرد نداشت. واحدهای حزب، کمیته‌های شیلات، محروم از تماس با ارگان‌های پیش‌رو، خود را در یک موقعیتِ وابسته به انجمنِ شیلاتِ منطقه‌یی یافتند.

ساموئیلو وا خشم خود را هم در جلساتِ گروهِ سیاسیِ ستاره‌ی سرخ با کارگرانِ مسئولِ شیلات و هم در مقالات‌اش در روزنامه‌ی منتشره در ستاره‌ی سرخ بیان کرد. هر چه کشتی بیش‌تر به سویِ دلتایِ ولگا می‌رفت، این مقالات زنده‌تر می‌شدند.

در ۱۵ میِ آن‌ها به "شیلات نارنجستان" رسیدند، ساموئیلو وا در مقاله‌اش "زنانِ کارگر وظیفه‌ی خود را انجام داده‌اند" می‌نویسد:

"راه‌زنانِ گاردِ سفیدِ اقتصادِ ملی ما را نابود کردند، آن‌را به وضعیتِ رکود و انحطاط کشاندند، کشاورزی و صنعت را نابود کردند، عدمِ سازمان‌دهی در شیلات را موجب شدند. کار در شیلات، در آب و در خشکی برای‌مان سخت است. اما برایِ ارتشِ سرخ هم ماندن در سنگرها و دوری از خانواده‌های‌شان آسان نبود. با این همه، سربازانِ ارتشِ سرخ وظیفه‌ی خود را در برابرِ وطنِ سوسیالیستی انجام دادند و دشمنان‌مان را شکست دادند. ما الگوی آن‌ها را دنبال می‌کنیم."

۲۰ می در نیکیتا فیشتی مقاله‌یی تحت عنوان "قدرت ما و ضمانت پیروزی ما دانش است" می‌نویسد:

"برای این که مردان و زنان کارگر توانایی سازمان‌دهی اقتصاد ملی بر روی خطوط سوسیالیستی را داشته باشند، نه تنها باید باسواد شوند بل که باید برای اهدافی که دولت شورایی، دوره‌ها و گروه‌های تخصصی برگزار می‌کند آموزش تخصصی حرفه‌یی داشته باشند. ما باید بی‌سوادی را ریشه‌کن کنیم — این میراث ملعون از نظم کهن است... تنها با دانش می‌توانیم بر تمام دشمنان مان پیروز شویم و اقتصاد ملی را سر پا کنیم".

آخرین مقاله‌ی او در ۳۱ ماه مه در شیلات فئودوروف بود. عنوان مقاله "آموزش در کجا مورد نیاز است (گروه آموزشی سیاسی یادداشت‌ها را انتشار داد)" بود که در آن می‌نویسد:

"شیلات بسیاری در آستاراخان هم‌چون خاک حاصل‌خیزی برای فعالیت فرهنگی و آموزشی بودند. به علت پراکنده‌گی دلتای ولگا و جدا افتادنش از بخش‌های آموزشی شهرستان، هیچ‌گونه کمکی از بخش‌های آموزشی یا گروه‌های آموزشی سیاسی به آن نمی‌شد. اما تشنه‌ی آموزش بودن را می‌شد در هر قدم در میان جمعیت کارگر احساس کرد. مدارس صحرائی (موقت) به ابتکار خود کارگران برای آموزش خواندن و نوشتن

به بزرگسالان در کل شیلات بر پا شد. کلوپ‌های محلی شکل گرفت، اما بدبختی بزرگ این بود که آن‌ها هیچ کتابی نداشتند. کلوپ‌ها هیچ روزنامه‌یی نداشتند و کارگران شیلات حتا نمی‌دانستند که چه چیز در جهان اتفاق می‌افتد. درست است که کمبود کتب درسی با بحران اقتصادی‌یی که درگیرش بودیم مربوط بود. اما تنها دلیل این امر نبود. بخش آموزش سیاسی دارای تعداد معینی از کتاب‌های درسی و لوازم مدرسه بود. چهل هزار مرد و زن کارگر بیش از هر زمان دیگری نیاز به کار گسترده‌ی فرهنگی و آموزشی داشتند، به خصوص حالا که شیلات چنین اهمیت زیادی در اقتصاد ملی جمهوری پیدا کرده بود.

"بیش‌ترین توجه حزب و اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های آموزشی باید صرف آموزش این توده‌ی زحمت‌کش شود".

این آخرین مقاله‌ی او بود.

در ۳۱ ماه مه، ساموئیلو و آخرین سخنرانی اش را ارائه داد. او از شیلات فئودوروف بازدید کرد و با زنان کارگر درباره‌ی نقش‌شان در اقتصاد ملی صحبت کرد. عصر همان روز بیمار شد و دو روز بعد درگذشت.

در آستاراخان، ساموئیلو وا از تجربه‌ی دل‌خراش دیگری رنج می‌برد. در میان یادداشت‌های نگه‌داری شده‌ی او از کنفرانس زنان کارگر رفیق شپاکووا بود که درخواست ملاقات می‌کند. هنگامی که ساموئیلو وا در روزهای آغازین مبارزه‌ی زنان را در پتروگراد سازمان‌دهی می‌کرد، شپاکووا یکی از کارگران زن فعال آن‌جا بود. ساموئیلو وا نخستین بار او را به عرشه‌ی ستاره‌ی سرخ دعوت کرد؛ جایی که شپاکووا داستان خودش را بازگو کرد.

او به همراه عده‌ی دیگر توسط ارگان مرکزی زنان کارگر وابسته به کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (CPSU) بسیج و برای فعالیت در شیلات آستاراخان فرستاده شدند. اما همراه با رفقای دیگر گرفتار پیش‌آمدهای ناگهانی شد. بنا به دلایلی که تحت کنترل آن‌ها نبود از کمیته‌ی منطقه‌ی حزب آستاراخان دور افتاده بودند آن‌ها در میان جزایر متروک دلتای ولگا – متروک‌تر از آن‌چه که برای کار حزبی اهمیت داشته باشد – و عناصر دشمن گرفتار شدند. خیلی زود رهبری داخل گروه را از دست دادند؛ همبسته‌گی در صفوف‌شان تضعیف شد. بردباری خود را از دست داده و به خاطر عدم امکان تماس پراکنده شدند. در برابر نگرانی مهربانانه و توجه رفیقانه‌ی ساموئیلو وا، شپاکووا نتوانست طاقت بیاورد. با او درد دل کرد، تمام داستان خود را به او گفت

و با گریه وضعیت جسمانی‌اش را بازگو کرد. او به معنای واقعی کلمه هیچ نداشت. ساموئیلو و/ا حیرت زده شد. او تصمیم گرفت شپاکووا را در ستاره‌ی سرخ به کار گیرد، اما کشتی بخار خیلی دیر به دادِ شپاکووا رسید. او روز بعد از ملاقات‌اش با ساموئیلو و/ا مُرد؛ نخستین قربانی و با در آستاراخان. ساموئیلو و/ا از مرگِ او به شدت آشفته شد. اما خود نیز گرفتارِ وبا شد و در دوم ژوئن در گذشت.

دشمنِ قسم خورده، توسط سه بلایِ جهانی تولید شد که سلطنتِ تزار بنا نهاد — تهی‌دستی، نادانی و ستم — که به این ترتیب بر شپاکووا، جوان، سالم و شاداب، و بر زنانِ کارگرِ پتروگراد پیروز گشته بود. این دشمنِ یک‌سان ساموئیلو و/ای سرکش، مبارز، خوش‌قلب و پرنرزی انقلابی را خرد کرد.

حزب کمونیست مبارزه‌ای سرسختانه برای شورایی کردنِ شیلاتِ آستاراخان را ادامه داد.

غریزه‌ی طبقاتیِ بلشویک‌ها، ساموئیلو و/ا و شوهرش به درستی تعیین کرده بودند که "عنصرِ دشمن" که پیش‌تر سودهایِ کلانی را به اربابانِ خود ارزانی داشته بودند، در فعالیتِ شیلاتِ آستاراخان رخنه کرده است. بنده‌گانِ وفادارِ اربابانِ پیر، با بهره‌گیری از مزیتِ دوری از مرکز و ضعفِ

کارگران محلی، خود را در شیلات مستقر کرده بودند و عمداً کار تشکیلاتی دولت شورایی را متلاشی می نمودند.

تنها در سال ۱۹۲۶ بود که دولت شوروی، تحت رهبری حزب کمونیست توانست به طور کامل بر مشکل بازسازی کشور و سپس بازسازی اقتصاد ملی غلبه کند، درست موقعی که باندهای مخرب در آستاراخان ریشه دواندند و کار تکمیل بازسازی اقتصادی و اجتماعی آغاز شد.

موضوع خراب کاران در شیلات آستاراخان در سراسر اتحاد جماهیر شوروی انعکاس یافت، اما سرچشمه‌ی اصلی این تخریب در آستاراخان نبود.

سرانجام در محاکمه‌های بین‌المللی بزرگ – دادگاه حزب‌های صنعتی و منشویک‌ها – مشخص شد که رشته‌ی تخریب‌ها در شیلات آستاراخان در دست بورژوازی خارج از کشور روسیه است، که بورژوازی جهانی آن‌ها را پناه داده است.

اما طبقه‌ی کارگر، مردان و زنان کارگری هستند که پیروزمندانه سوسیالیسم را می‌سازند و از همه‌ی گذشته‌ی کهنه خلاص می‌شوند، از همه‌ی آنچه که بیش از حد عمر کرده. آن‌ها در این منطقه‌ی غنی شهر کارگران را ساخته بودند (شهری که قابل مقایسه با دنپروستروئیا

ل. کاتاشوا

کوزبا بود)، آن‌ها شیلات را مکانیزه نمودند و این بهترین یادگار رفیقی است که در مبارزه جان سپرد، بهترین بنای یاد بود مبارز سرکش بلشویک، **ناتاشا**.

NATASHA

A BOLSHEVIK
WOMAN
ORGANISER

HER name will go down into the history of Communism as that of one who brilliantly put the Leninist theory—that it is necessary to attract the backward strata of the proletariat into the ranks of the fighters, to bring the proletarian women into the active struggle—into practice.

A Short Biography. By L. KATASHEVA

BRIEF BIOGRAPHY SERIES
SIXPENCE

No. 4

تصویر طرح جلد نسخه‌ی اصلی کتاب



انتشارات پرده

۱۳۹۲